

عنایت‌الله یزدانی^۱ مجتبی تویسرکانی^۲

با فروپاشی روسیه شوروی، جهان با شرایط جدیدی مواجه شد که ناشی از برهم خوردن تعادل و حذف یک ابر قدرت از صحنه رقابت‌های جهانی و ظهور ایالات متحده به عنوان تنها ابر قدرت در جهان بود.

بدیهی است از آن‌جا که قدرت، ذاتی روسیه است، طبیعی است که بکوشد تا قدرت از دست رفته را بازیابد و این خلأ غیر قابل تحمل را پر کند. شکل‌گیری «سازمان همکاری شانگهای» عامل بالقوه‌یی برای پر کردن این خلأ است. مسئله اصلی یا گویا این مقاله پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی است: آیا یک چنین همکاری‌یی از آن ظرفیت و قابلیت برخوردار است که این خلأ جدی را پر کند؟ نویسندگان مقاله کوشیده‌اند تا توانایی‌ها و ناتوانی‌های اعضای این سازمان را از وجوه مختلف بازنگری کنند و سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که این سازمان فاقد ظرفیت لازم برای ایستادن به‌طور جدی در برابر ابر قدرتی به نام ایالات متحده است.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ بعنوان یکی از پایه‌های نظام دو قطبی دوران جنگ سرد، سرآغاز تحول عمده‌ای در نظام بین‌الملل بوده است. چنین تحولی بیش از هر مسأله دیگری، گمانه زنیها در خصوص ساختار نظام جهانی در حال شکل‌گیری جایگزین را به دنبال داشته است؛ بحثی بی‌پایان که هنوز هم علیرغم گذشت بیش از یک و نیم دهه از شکل‌گیری آن، توافقی در این خصوص صورت نپذیرفته است.

در حالی که یافتن پاسخی برای این سؤال که ماهیت و ساختار نظام بین‌المللی آینده کدام است؟ ذهن بسیاری از نظریه پردازان روابط بین‌الملل و

۱. استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان yazden@pof.ui.ac.ir

۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان m.touyserkani@pof.ui.ac.ir

نظام جهانی و حتی سیاست مداران طراز اول بسیاری را به خود مشغول داشته است، کانون‌های جدیدی از قدرت در سطوح منطقه‌یی و جهانی شکل گرفته و یا در حال شکل‌گیری است و بازیگران جدیدی قدم به عرصه بین‌المللی گذاشته‌اند که هریک بالقوه قابلیت ابطال فرضیه‌های تنی چند از این تئورسین‌ها را دارا هستند. وضعیتی که با در نظر گرفتن واقعیت احیای قدرت‌های پیشین جهانی از جمله فدراسیون روسیه و اتحادیه اروپایی پیچیده‌تر نیز خواهد شد.

برخی از تحلیل‌گران امور بین‌المللی براین باورند با فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی، سیستم جدیدی در سطوح جهان شکل نگرفته و بنابراین سخن گفتن از نظام نوین بعنوان واقعیتی عینی، باطل و نپذیرفتنی است.

آنچه اکنون بر جهان می‌گذرد نظم نیست بلکه حرکت در جهت تخریب پایه‌های نظام گذشته است. براین اساس، اکنون تنها می‌توان ادعا کرد که مدل نظام پیشین بین‌المللی که بر مبنای اصول دوقطبی بنا شده بود، دستخوش تغییر و تحول گردیده و دیگر همان نظام سابق نیست و ما در حال حاضر در دوره انتقالی به سر می‌بریم و، در حال گذار به نظامی جدید هستیم؛ نظامی که ویژگیها و ابعاد آن قطعاً مشخص نیست. بنابراین اعلام نظر قطعی در مورد پدیده دگرگون شونده بیهوده است (آقایی، ۱۳۷۵: ۵۷ - ۵۵). البته این بدان معنی نیست که دولت‌ها و بازیگران عمده جهانی نیز به امید و شکل‌پذیری سیستم نوین بین‌المللی دست روی دست گذاشته و تنها شاهد پدید آمدن آن باشند؛ بلکه آنان کاملاً در متن چنین تغییر و تحولاتی قرار داشته و برای تحقق سناریوهای جهت‌نهادینه کردن ساختار آینده نظام بین‌الملل به نحوی که بالاترین منافع را برای ایشان به دنبال داشته باشد جد و جهدی عظیم خواهند داشت.

از این‌رو در حالیکه هم‌اکنون سنگینی قدرت ایالات متحده بر صحنه بین‌المللی سایه افکننده است؛ اتحادیه اروپا، روسیه، چین و نیز قدرت‌های منطقه‌یی چون ایران، هند و ژاپن؛ هریک به تنهایی و یا با همراهی دیگران در آرزوی ایجاد بنوکی از قدرت در مقابل قدرت هژمونی ایالات متحده هستند. هریک از این بازیگران می‌توانند بعنوان یک رقیب بالقوه و حتی بالفعل در برابر قدرت برتر آمریکا مطرح باشند و ظرفیت قرار گرفتن در کانون قطب‌بندی‌های جدید در سطوح جهانی را دارا می‌باشند. شاید کشورهایی که از

لحاظ فرهنگی و ایدئولوژیکی ارزش‌های یکسانی را درک می‌کنند احساس نیاز به ایجاد قطب میان خود نداشته باشند. اما به یقین وضعیت کشورهای چین، روسیه و ایران از این لحاظ بسیار متفاوت از روابط دولت‌های اروپایی یا ژاپن با ایالات متحده است.

روسیه مایل است موقعیت از دست رفته خود را در جهان باز یابد و بدین لحاظ در رویای تحقق ابر قدرتی و مقابله با آمریکا است و بنابراین انفاقی نیست که روسیه بطور سنتی با دولت‌ها و نیروهایی که با آمریکا مشکل دارند و مخالفت می‌ورزند روابط نزدیک و دوستانه‌یی را برقرار می‌کند. چین هم بعنوان پرجمعیت‌ترین کشور دنیا نمی‌تواند این گونه همزمنی‌طلبی ایالات متحده را برتابد و حاضر نیست جریان منافع، یکسره رهسپار ینگه دنیا شود. ایران نیز به نوبه خویش این ظرفیت را در خود احساس می‌کند که بتواند بخشی سازنده از ترکیبات جدید بین‌المللی باشد.

موقعیت ژئوپلیتیکی و نزدیکی نسبی این سه کشور و دیگر اعضای سازمان همکاری شانگهای و واقع شدن آنها در منطقه اوراسیا و آسیای مرکزی و نیز همجواری با منابع انرژی منطقه قفقاز، در کنار درک این واقعیت که در صورت استقرار کامل نظام تک قطبی و تبدیل لحظه تک قطبی آمریکایی به «دوران تک قطبی»، عاقبت این امر که دامنگیر تمامی اعضای این سازمان و بخصوص کشورهای برتر آن خواهد شد؛ آنها را جهت یافتن جایگاه شایسته‌تری برای خود و این سازمان در نظام بین‌الملل در حال شکل‌گیری، به تکاپو انداخته است در حقیقت پیمان منطقه‌یی شانگهای که دو کشور بزرگ منطقه شامل چین و روسیه از مؤسسين و جمهوری اسلامی ایران و هند نیز از اعضای ناظر آن هستند دریچه‌یی است برای آزادی عمل بیشتر اعضای آن در نظام بین‌الملل و گام برداشتن جهت احیای ابر قدرتی شرق و مقابله با توسعه‌طلبی ایالات متحده بویژه در ناحیه حساس و استراتژیک آسیای مرکزی و قفقاز.

اما آیا سازمان همکاری شانگهای ظرفیت گام برداشتن در مسیر چند جانبه‌گرایی

ونهایتاً تبدیل شدن به بلوکی از قدرت رادار است که امکان مقابله با هژمونی طلبی ایالات متحده را داشته باشد؟ در واقع این همان سوآلی است که تحقیق حاضر در نهایت در پی یافتن پاسخی برای آن است. چند جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل که در این پژوهش مدنظر ماست از طریق ایجاد بلوک یا بلوک‌هایی از قدرت توسط بازیگران اصلی نظام بین‌الملل که به نفی نظام تک قطبی و سلطه‌کنونی ایالات متحده خواهد انجامید، ایجاد خواهد شد. این بلوک‌بندیهای جدید در سطح جهانی هر چند شاید براساس مدل دوقطبی جنگ سرد طرح ریزی گردد، اما به هر حال همانند دنیای دو قطبی پس از جنگ دوم جهانی، آزادی عمل بیشتری را برای دولت‌های خارج از این دو قطب نیز فراهم ساخت که به یقین چند جانبه‌گرایی در نظام بین‌المللی را بهبود خواهد بخشید به عبارت دیگر چند جانبه‌گرایی در مقابل تک‌قطبی‌گرایی نظام بین‌الملل مطرح می‌شود. اصولاً یکی از رهیافت‌های فکری که در مورد آینده شکل‌های نهادی چندجانبه‌گرایی وجود دارد؛ با طرح سوآلی در خصوص مبنای هنجاری یک نظم نوین جهانی جایگزین، آغاز می‌شود. برطبق این رهیافت؛ رژیم‌ها، راه‌هایی هستند که آنها بوسیله اقدامات چند جانبه‌گرایی در موضوعات خاصی بصورت مرسوم و متعارف سازماندهی می‌شوند. مطالعه رژیم‌ها در عمل، چند جانبه‌گرایی را بانگش از بالا و پایین و براساس رویکردی رئالیستی می‌نگرد که دولت‌ها را مهمترین بازیگر صحنه روابط بین‌الملل و اصل را بر قدرت می‌داند و همچنین مایل است چنان سیاستی در کوتاه مدت و میان مدت اتخاذ شود. این نگرش به نیروها و بازیگرانی توجه دارد که بیشترین تاثیر و نفوذ را در سیاست‌های جهانی دارند (کاکس، ۱۳۸۰: ۱۹ - ۱۷). بر این اساس، سازمان همکاری شنگهای نیز بعنوان یک رژیم منطقه‌یی متمایل به یک قدرت جهانی؛ یکی از قدرتها و بازیگرانی محسوب می‌شود که بالقوه قادر به ایجاد قطبی از قدرت در سطح بین‌المللی و حرکت در جهت چند جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل است.

در این پژوهش تلاش خواهد شد با بررسی امکان وقوع گزینه‌های جایگزین نظام تک

قطبی در سطح جهانی، احتمال مطرح شدن «سازمان همکاری شانگهای» به مثابه بلوکی از قدرت در نظام بین‌الملل با توجه به قابلیت‌ها، توانایی‌ها و نیز موانع و ضعف‌های این سازمان، ارزیابی گردد. جهت نیل به چنین اهدافی، دو سؤال اصلی را مطرح کرده‌ایم که پاسخ اولیه ما به آنها در قالب دو فرضیه مطرح شده است و نیز دو سؤال فرعی که در ادامه دومین سؤال اصلی آورده شده است و سرانجام نیز مفروضات چهارگانه‌یی که جهت فهم بهتر و منطقی‌تر موضوع، این پژوهش از آنها بهره خواهد برد.

الف. سوالات اصلی

۱. آیا امکان شکل‌گیری بلوک یا بلوک‌هایی از قدرت در مقابل سیاست‌های تک محورانه ایالات متحده در نظام بین‌الملل و ایجاد نظامی چند قطبی وجود دارد؟
۲. چشم‌انداز تلاش «سازمان همکاری شانگهای» در تحقق جهان‌گرایی چندمرکزی و ایجاد بدیلی در مقابل قدرت هژمون واحد جهانی مورد نظر ایالات متحده چگونه است؟

ب. سوالات فرعی

۱. انگیزه‌ها، قابلیت‌ها و توانایی‌های پیمان شانگهای جهت تغییر نظام‌مند روابط بین‌الملل و حرکت به سوی چند جانبه‌گرایی در مبادلات بین‌المللی کدام است؟
۲. موانع و ضعف‌های سازمان شانگهای در جهت مطرح شدن بعنوان یک قطب قدرت کدام است؟

ج. فرضیه‌ها

۱. از آنجا که در میان انواع نظام‌های بین‌الملل، نظام تک قطبی به هر حال یکی از ناپایدارترین نمونه‌ها به شمار می‌رود، بنابراین دورنمای شکل‌گیری بلوک یا بلوک‌هایی از قدرت در برابر قدرت هژمونیک ایالات متحده و ممانعت از تک‌قطبی ماندن (یا شدن) نظام بین‌الملل دور از واقعیت نخواهد بود.
۲. با در نظر گرفتن روند تحولات سیاسی، اقتصادی و امنیتی اعضای پیمان شانگهای با ایالات متحده و نیز با توجه به واقعیت وضعیت وابستگی و تبعیت این دولت‌ها از غرب

در قالب معادلات بین‌المللی، این سازمان نمی‌تواند اهرم مناسبی علیه تحرکات غربی به حساب آید. بنابراین سازمان همکاری شانگهای در آینده‌ی نزدیک ظرفیت ایجاد قطبی از قدرت را که توان همپایگی اقتصادی - استراتژیکی لازم با قدرت هژمون ایالات متحده را دارا باشد، نخواهد داشت.

د. مفروضات

۱. در نظام متحول کنونی هرگونه تلاش به منظور نیل به جهان‌گرایی چند مرکزی، از تمایل به تعدیل و تحدید قدرت تک قطب ایالات متحده آغاز می‌گردد.

۲. در شرایط کنونی حاکم بر نظام بین‌الملل، تلاش در جهت تحقق جهان‌گرایی چند مرکزی و ایجاد قطب‌های جدید قدرت، در سایه ائتلاف دولت‌ها، امکان‌پذیر خواهد بود و مطرح شدن یک کشور به مثابه قطبی از قدرت دور از انتظار است.

۳. هدف نهایی سازمان همکاری شانگهای، احیای ابر قدرتی شرق و مطرح شدن بعنوان یک قطب قدرت در نظام بین‌الملل است.

۴. شرط لازم برای هر سازمان، پیمان و ائتلافی از دولت‌ها به منظور تبدیل شدن به یک قطب قدرت در معادلات بین‌المللی، همگرایی راهبردی اعضا بر محور اتحادی نظامی خواهد بود.

بدین ترتیب، مقاله حاضر شامل چهار بخش است که بخش اول به چگونگی ساختار کنونی نظام بین‌الملل و امکان ایجاد قطب‌بندیهای جدیدی از قدرت در سطح جهانی خواهد پرداخت؛ بخش دوم قابلیت‌ها، تواناییها و انگیزه‌های سازمان همکاری شانگهای در رسیدن به سطحی از چند جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل را بررسی خواهد کرد؛ بخش سوم نیز موانع و ضعف‌های سازمان شانگهای را در چنین روندی مورد توجه قرار خواهد داد؛ و سرانجام اینکه آینده سازمان همکاری شانگهای و احتمال تشکیل بلوکی از قدرت به واسطه این سازمان در بخش چهارم مورد تحقیق و بررسی قرار خواهد گرفت.

چشم‌انداز نظام تک‌قطبی

دیدگاه واقع‌گرایی عملاً بصورت پارادایم مسلط در سیاست بین‌الملل و حتی روابط بین‌الملل درآمده است به گونه‌ای که بسیاری از مساعی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده است و هم‌اکنون بیشتر بعنوان برآورنده‌ترین و پایدارترین نظریه روابط بین‌الملل شناخته می‌شود حتی نظریه نوواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری نیز که جهت رفع پاره‌یی از انتقادات مورد توجه مکتب واقع‌گرایی و در تکمیل این نظریه شکل گرفته‌اند، از اصول بنیادین نظریه واقع‌گرایی عدول نکرده‌اند به طوری که به بسیاری از مفروضات واقع‌گرایان کلاسیک، وفادار مانده‌اند.

نوواقع‌گرایان بر این باورند که سیاست بین‌الملل از نظامی با ساختار تعریف شده تشکیل گردیده است و نظام‌های گوناگون بین‌الملل از لحاظ تعداد قدرت‌های بزرگ آن و نیز توزیع متفاوت قدرت در میان آنها متمایز می‌شود (قوام، ۱۳۸۴: ۸۷) به طوریکه توزیع توانمندیها در میان واحدها، عامل تمایز آنهاست و تعیین می‌کند که هر یک تا چه حد از توانمندی لازم برای تامین امنیت برخوردار است. بدین صورت که اگر توزیع تواناییهای راهبردی در سطح جهانی به طور موثر در دست یک بازیگر هم‌مون نظام بین‌الملل باشد، نظام تک‌قطبی است؛ اگر این توزیع قدرت در نظام بین‌الملل میان دوکنشگر پرقدرت باشد، نظام دوقطبی خوانده می‌شود و به همین صورت اگر قدرت‌های بزرگ متعددی وجود داشته باشد نظام بین‌الملل چند قطبی تلقی خواهد شد؛ بنابراین با توجه به ثابت بودن آنارشی و عدم تمایز کارکردی واحدها، آنچه اهمیت دارد، توزیع توانمندی هاست که تغییر در آن می‌تواند به معنای تغییر در ساختار نظام باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۱۵-۱۱۴). از این‌رو بدون تردید یکی از معیارهای بسیار با اهمیت تشخیص نظام بین‌الملل چه در گذشته و چه در حال ساختار قدرت و چگونگی توزیع آن در عرصه بین‌الملل است (ازغندی، ۱۳۷۰: ۴).

اما نکته این جاست که در خصوص رابطه میان ساختار و ثبات بین‌الملل، توافق

چندانی در میان محققان و صاحب نظران روابط بین‌الملل وجود ندارد. برخی ادعا می‌کنند به واسطه کم‌تر بودن تعداد بازیگران مهم و قطعی‌تر بودن روابط نظامی و سیاسی، احتمال بروز سوء تفاهم و منازعه تحت شرایط دوقطبی کمتر از یک جهان چند قطبی است که در آن تعداد تعاملات دوجانبه در مقایسه با الگوی ساده‌تر تعامل در یک جهان دو قطبی، سه برابر می‌شود و الگوهای بیشتری برای منازعه بالقوه به وجود می‌آید. کنث والتز که واقع‌گرایی ساختاری با نوشته‌های وی شناخته می‌شود (دوئرتی و فالترگراف، ۱۹۵:۱۳۷۲) از جمله نظریه پردازانی است که مدعی است یک سیستم بین‌المللی دوقطبی با ثبات‌تر از یک نظام چند قطبی است و در این جا در مقابل مورگنتا، بعنوان پدر واقع‌گرایی سیاسی قرار می‌گیرد که سیستم چند قطبی همراه با یک عامل ایجاد توازن را با ثبات تلقی می‌کند. برخی نیز مانند روزکرانس با پیشنهاد یک سیستم بدیل و استدلال به نفع یک مدل «دو قطبی - چند قطبی»، هم از نظریه پردازانی چون دویچ، سینگر و مورگنتا به دلیل جانبداری از مدل چند قطبی و هم از والتز به دلیل هواداری از مدل دو قطبی انتقاد می‌کنند (آقایی، ۱۳۷۵: ۳۴ - ۳۳)؛ مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۱۶).

اما آنچه در لایه زیرین ذهنیت نظریه‌پردازی متخصصین نظام بین‌الملل کاملاً مشهود است این است که اکثر قریب به اتفاق ایشان احتمالاً یک جهان تک قطبی را کم ثبات‌تر از یک سیستم دوقطبی و یا چند قطبی و دیگر مدل‌های مربوط به ساختار نظام بین‌الملل می‌دانند. به نحوی که از دیدگاه واقع‌گرایی ساختاری والتز، در میان انواع نظام‌های بین‌المللی نظام تک قطبی از همه ناپایدارتر است که به ناچار، واکنش‌هایی را از سوی کشورهای قدرتمند و ضعیف دیگر برخواهد انگیزد در نهایت موجب بازگشت سیستم جهانی به حالت سنتی توازن قوا می‌گردد. این نظرگاه به دودلیل عمده متکی است: اول اینکه دولت سلطه‌جو مایل به تقبل وظایف و مسئولیت‌های بیشتری است که در دراز مدت آنرا تضعیف خواهد کرد. چنین استدلالی یادآور نظریه «پل‌کندی» است که

طبق آن ایالات متحده همان راهی را در پیش گرفته که کلیه ابرقدرت‌ها و امپراتوری‌ها طی نموده‌اند که همان راه زوال و سرنگونی؛ است چرا که کشورهای استیلاجو در کاربرد قدرت مرتکب اشتباهاتی می‌شوند که علت آن دقیقاً از تمرکز قدرت سرچشمه می‌گیرد. دلیل دوم بر بی‌ثباتی نظام تک قطبی، مستقیماً از زیربنای شرایط آنارشی نظام بین‌الملل ناشی می‌شود که بر اساس آن حتی اگر کشور سلطه‌جو با ملایمت نیز رفتار کند، سایر دولت‌ها همچنان در هراس از نیروی مهارنشدنی قدرت متمرکز به سر می‌برند بنابراین اصولاً هر قدرت تک قطبی، بلامناع است و بدین دلیل سیاست خارجی آن از سازماندهی و نظام کمتری برخوردار است و برای دیگر کشورها خطراً فرین می‌نماید و به همین دلیل است که در مقابل آن مقاومت نموده و مخالفت می‌ورزند (ایکسبری، ۱۳۸۲: ۳۰ و ۲۱).

در واقع قدرت نامتوازن از سوی هرکس که ارائه شود برای دیگران خطر بزرگی به شمار می‌رود و همانطور که طبیعت از خلأ متنفر است، سیاست بین‌المللی هم از قدرت بی‌رقیب خرسند نیست. بنابراین برخی کشورها در مقابل قدرت بلامناع می‌کوشند تا نیروی خود را افزوده یا با دیگر واحدهای سیاسی پیمان ببندند تا موازنه را به صحنه بین‌المللی بازگردانند. بدین ترتیب است که در سطح بین‌الملل، قدرت بلامناع طرد شده و دیگران را وادار به ایجاد موازنه در مقابل خود می‌کند. ایالات متحده تاکنون با ظاهر خیراندیشانه عمل کرده، تا وقتی که قدرت آن با موازنه روبرو شود؛ آن‌گاه به نحوی رفتار می‌کند که دیگران وحشتزده شوند. قدرت متمرکز موجب بی‌اعتمادی می‌شود زیرا سوء استفاده از آن سهل و ساده است؛ همانگونه که ایالات متحده سابقه‌ی طولانی از مداخله در کشورهای دیگر را در کارنامه خود دارد که معمولاً نیز با نیت استقرار دموکراسی در آنها همراه بود است. بنابراین درک اینکه چرا برخی کشورها مایلند قدرت را در چهارچوب موازنه و تعادل مهار کنند آسان است اما سوآلی که در این جا مطرح می‌شود این است که در شرایطی که قدرت این چنین نامتوازن است، کدام کشورها یا گروه‌ها قادرند توان مادی و معنوی و اراده سیاسی پایان بخشیدن به عصر تک قطبی را فراهم آورند؟ (والترز،

۱۳۸۲: ۸۹-۸۷) سوآلی که برای ما نیز در خصوص سازمان همکاری شانگهای بعنوان یکی از نامزدهای احراز چنین مقامی درآینده، مطرح است؛ که امکان آنرا در بخشهای بعدی مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

عمده دلیلی را که کنث والتز در ناپایداری قدرت تک قطبی مطرح می کند، مبتنی برزیاده طلبی و نیز سیاست خارجی بسیار فراگیر و پیشرو این چنین قدرتی است. اما نویسندگانی چون چارلز کوپچان، فشار داخلی در آمریکا برای عقب نشینی استراتژیک این کشور را تهدیدی برای نظام تک قطبی می دانند. براین اساس، کوپچان یک اثر فوری اتحاد روز افزون کشورهای اروپایی، احتمال ظهور قدرت آسیایی و اثرات متعادل ساز آنرا بر قدرت جهانی که بتدریج روی خواهد داد؛ کاهش اشتباهی بین الملل گرایی افراطی در ایالات متحده ارزیابی می کند. وی بیان می دارد که دورنمای نظام تک قطبی امروزی تابعی از نه تنها منابع تفوق آمریکا، بلکه از تمایل آن کشور در کاربرد این منابع جهت تداوم نظام بین الملل جاری است. به همین نسبت اگر تمایل بدنه سیاسی آمریکا به پذیرش خطر و هزینه رهبری بین المللی کاهش یابد، موقعیت آمریکا نیز در برتری جهانی افول خواهد کرد. شاید کمی عجیب بنظر آید در زمانی که ایالات متحده در تمام گوشه و کنار جهان خود را درگیر نموده، سخن از کاهش جاه طلبی خارجی و افول قدرت جهانی آمریکا به میان آوریم؛ اما همانگونه که چارلز کوپچان بیان می دارد، بین الملل گرایی افراطی ایالات متحده که در دهه ۹۰ امکان پذیر گشت به واسطه سه شیوه غیر معمول در سیاست خارجی این کشور بوده است که با اضمحلال این شیوه ها، بین الملل گرایی آمریکا نیز رو بزوال خواهد رفت، امری که دور از واقع نخواهد بود. نخست اینکه بین المللی گرایی دهه ۹۰ با یک دوره رشد اقتصادی بی سابقه در آمریکا همراه بود؛ دوم اینکه ایالات متحده یک سیاست بسیار فعال دفاعی را در این دهه در پیش گرفت به طوری که چندان مستلزم تحمل فداکاری چندان از سوی مردم نبود؛ و سوم اینکه بین الملل گرایی دهه ۹۰ تا حدودی توسط یک نسل قدیم از سیاستمداران که بر سر میز

آورده شدند و براساس فرض‌ها و دیدگاه‌های حاصل از جنگ دوم جهانی و جنگ سرد رهنمود می‌دادند، هدایت می‌شد (کوپچان، ۱۳۸۲: ۱۳۱-۱۲۳)؛ واقعیت‌هایی که اکنون یا از میان رفته و یا اینکه حداقل تعدیل گشته‌اند.

از سوی دیگر، این میراث دهه نود به قول کیسینجر، نوعی پارادوکس در سیاست خارجی ایالات متحده ایجاد کرده است. از سویی آمریکا بدان حد قدرتمند است که می‌تواند بر دیدگاهها و آرای خود پای فشرده و درصدد تحمیل سلطه و رهبری خود بر جهان باشد و از سوی دیگر توصیه‌های آمریکا برای کشورهای جهان، دخالت در امور داخلی این کشورها تلقی می‌شود و یا چنین رهنمودهایی اصول منبعت از جنگ سرد نامیده می‌شوند. در نتیجه چنان وضعیتی، تفوق و برتری آمریکا با این احتمال جدی مواجه خواهد شد که بتدریج با جریاناتی که بر نظم جهان تاثیرگذار هستند و سرانجام نیز آنرا تغییر خواهند داد، نامربوط و بی ارتباط می‌شود. امروز ایالات متحده خود را در جهانی می‌بیند که تجربه تاریخی این کشور، آنرا برای مواجهه با شرایط جدید کمتر آماده کرده است. آمریکا که بین دو اقیانوس بزرگ واقع شده و بدین ترتیب اغلب در امنیت به سر می‌برد، مفهوم موازنه قوا را نپذیرفت، زیرا متقاعد شده بود که خواهد توانست از منازعات دیگر کشورها به دور باشد و یا اینکه با پافشاری بر اجرای برخی از ارزش‌هایش در مورد دموکراسی و آزادی، اراده منادی صلح جهان باشد (کیسینجر، ۱۳۸۳: ۲۴-۱۲). اما وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ناکارآمدی چنین رویکردی در سیاست خارجی ایالات متحده را عیان نمود و هم اکنون نیز اگر ایالات متحده نتواند وجود یک تهدید امنیتی جدی چون تروریسم و یا دولتهای یاغی را به سایر کشورها بویژه کشورهای اروپایی، چین و روسیه بقبولاند؛ چنین عدم ثباتی در تهدید، انگیزه کشورهای دنباله‌روی از قدرت تک قطب ایالات متحده را از میان خواهد برد و راه را برای ایجاد توازن قدرت از سوی این کشورها که به معنای سقوط قدرت هژمون ایالات متحده و فروپاشی نظام تک قطبی خواهد بود، هموار خواهد کرد.

تجارب تاریخی به ما می‌آموزد که در تاریخ روابط بین‌الملل، همیشه کشورهای قدرتمند اعمال‌کننده و شکل‌دهنده نظم جهانی بوده‌اند. بنابراین طبیعی است که نظم اعمال شده در نهایت تامین‌کننده منافع آنها خواهد بود. بر این اساس، چنین نظمی در کل نمی‌تواند تامین‌کننده منافع و مصالح تمامی اعضای تشکیل‌دهنده نظام جهانی باشد. از این رو اعضای قدرتمندی که نقش تعیین‌کننده‌ی در شکل‌دهی نظام دارند به دلیل تامین منافع خود، طبیعتاً خواستار تداوم وضع موجود هستند؛ حال آن که اعضای دیگر نظام، به سبب عدم تامین منافع خویش، از وضع موجود ناراضی و ملاً خواستار تغییر توزیع قدرت موجود به نفع خود هستند. بدین ترتیب تاریخ روابط بین‌الملل در اعصار گذشته عبارت بوده است از: ظهور، عروج و سقوط قدرت‌ها. و تجارب تاریخی نیز نشان می‌دهد امپراتوریهای عظیمی به قدرت رسیدند و پس از چندی جای خود را به قدرت دیگری واگذار کردند. پس دور از انتظار نخواهد بود که در آینده‌ی نه چندان دور، با قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی جدیدی در عرصه جهانی روبرو شویم که جایگزین قدرت‌های فعلی شوند (از غندی، ۱۳۷۰: ۱۲۲ و ۱۰).

بنابراین اگر گذشته راهنمای ماست، برتری آمریکا مقاومت‌فزاینده‌ای را به وجود خواهد آورد. در واقع مقاومت وجود دارد و ممکن است رشد یابد و همان‌گونه که کنت والتز نیز معتقد است می‌توان مشاهده کرد که تمایل به تعدیل قدرت آمریکا از هم اکنون آغاز شده و آرزوی آمریکا در متوقف‌سازی تحولات تاریخی با تلاش در حفظ نظام جهانی تک‌قطبی محکوم به شکست است (والترز، ۱۳۸۳: ۱۰۰ - ۹۹). بنابراین دورنمای شکل‌گیری بلوک یا بلوک‌هایی از قدرت در برابر مدیریت هژمونیک ایالات متحده و ممانعت از تک‌قطبی ماندن (یا شدن) نظام بین‌الملل دوزخ واقعیت خواهد بود.

ظرفیت‌های شانگهای جهت تشکیل بلوکی از قدرت

سازمان همکاری شانگهای سازمانی بین‌دولتی است که در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۱ در بندر

شانگهای چین توسط پنج کشور چین، روسیه، تاجیکستان، قرقیزستان و ازبکستان پایه‌گذاری شد؛ اما تلاش جهت ایجاد چنین اتحادی به گذشته‌هایی دورتر باز می‌گردد. به نحوی که نقطه آغازین آنرا باید در ۲۶ آوریل ۱۹۹۶ و در اجلاس سران پنج کشور چین، روسیه، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان جستجو کرد که جهت اعتماد سازی، خلع سلاح و کنترل مرزها میان این پنج کشور و در واقع برای غیرنظامی کردن مرزهای میان چین و فدراسیون روسیه منعقد گردیده بود. این نشست که بعداً به نام گروه شانگهای پنج یا جی - پنج شهرت یافت در دومین اجلاس سران خود در شهر مسکو معاهده نظامی مهمی را امضا کرد که امنیت مرزی و کاهش نیروهای نظامی بیگانه در مرزهای اعضا، از مهمترین محورهای مورد توافق در آن بود (رک. به 321- Misra, 2001:305). سومین و چهارمین اجلاس سران جی - پنج نیز به ترتیب در سوم جولای ۱۹۹۸ در آلماتی قزاقستان و ۲۴ اوت ۱۹۹۹ در بیشکک پایتخت کشور قرقیزستان گشایش یافت که طی آن تقویت اعتماد چند جانبه و روابط خوب همسایگی میان اعضا، و گسترش همکاری کشورهای عضو، مورد تاکید قرار گرفت (خبرگزاری آفتاب، ۱ بهمن ۱۳۸۴). توسعه همکاری‌های چند جانبه و متقابل منفعت‌آمیز در زمینه‌های سیاسی، امنیتی - دیپلماتیک، اقتصادی، بازرگانی و دیگر زمینه‌ها، از دستاوردهای مهم این سازمان در سال‌های اولیه تشکیل بوده است؛ چرا که در ابتدا، فلسفه تشکیل چنین سازمانی، تقویت و گسترش حس اعتماد سازی میان این کشورها محسوب می‌گشت (رستاخیز، ۲۰۰۶: ۱). اما با ارتقای سطح همکاری‌های مشترک میان کشورهای عضو شانگهای پنج و با توجه به اهداف موسسین بزرگ این گروه یعنی چین و روسیه، واضح بود که این پیمان نمی‌تواند به همان اهداف و اعضای اولیه محدود بماند و گسترش این سازمان در دستور کار اعضای آن قرار خواهد گرفت (Bhatty, 2000).

امری که بالاخره در سال ۲۰۰۱ و طی پنجمین اجلاس سران پیمان شانگهای با دعوت از اسلام کریماف رئیس جمهور ازبکستان بعنوان عضو ناظر پیشین شانگهای به

واقعیت پیوست و راه را برای توسعه گسترش این سازمان نیمه‌باز، نیمه‌بسته فراهم ساخت.

بدین ترتیب بود که در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۱ و طی اجلاس سران گروه شانگهای که در شهر شانگهای چین بعنوان خاستگاه این پیمان تشکیل شده بود، ازبکستان به عضویت کامل این سازمان پذیرفته شد و این اجلاس نیز به اجلاس سازمان همکاری شانگهای مشهور شد که رهبران گرد آمده در آن با تغییر نام شانگهای پنج به سازمان همکاری شانگهای موافقت کردند و در بیانیه مشترکی نیز که منتشر کردند، مبارزه با تروریسم، جدایی طلبی و افراط‌گرایی، هدف این سازمان اعلام شد (خبرگزاری آفتاب، ۱ بهمن ۱۳۸۴). و این رویدادی بود که تنها سه ماه پیش از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به وقوع پیوست و اکنون نیز اهداف اولیه این سازمان به مرور و طی تحولات جاری در صحنه بین‌المللی متحول شده که با توجه به اهداف خاص هر یک از کشورهای عضو و ناظر این سازمان (شامل مغولستان، در ژوئن ۲۰۰۴؛ ایران، هند و پاکستان؛ در ژوئن ۲۰۰۵) در تاسیس و یا پیوستن به این سازمان؛ پیچیده‌تر از پیش نیز خواهد شد.

بررسی روند شکل‌گیری و تکوین سازمان همکاری شانگهای و نیز دوره زمانی تولد آن که مصادف با تحولات سریع، عمیق و بنیادین سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ و مقارن با تغییرات محیط امنیتی آسیای مرکزی و نیز جهانی در بی‌حادثه دهشتناک ۱۱ سپتامبر بوده است؛ ماهیت تجدید نظر طلبانه این نخستین پیمان امنیتی آسیایی در دنیا پس از جنگ سرد و گام برداشتن اعضای آن در راه احیای ابرقدرتی شرق و مقابله با توسعه طلبی‌هایی ایالات متحده به خصوص در ناحیه حساس و استراتژیک آسیای مرکزی و قفقاز را به وضوح آشکار می‌سازد.

بنابراین شکل و تکامل تدریجی این سازمان را باید تلاشی دانست در راستای برهم زدن روند روبه‌گسترش یک جانبه‌گرایی مورد نظر ایالات متحده که در این بخش از مقاله سعی می‌گردد تا به انگیزه‌ها و نیز قابلیت‌های این سازمان در جهت نیل به چنین هدفی

پرداخته شود.

همان‌گونه که در قالب یکی از مفروضات مورد نظر این تحقیق نیز آمده است، هدف نهایی سازمان همکاری شانگهای، احیای ابرقدرتی شرق و مطرح شدن این سازمان بعنوان یک قطب قدرت در نظام بین‌الملل است که این هدف از انگیزه‌های اغلب کشورهای عضو این سازمان بویژه دولت‌های برتر آن ناشی می‌شود. در این میان، چین و روسیه از اعضای مؤسس اتحادیه شانگهای و ایران و هند نیز بعنوان عضو ناظر این اتحادیه بیش از سایر کشورها انگیزه لازم را در جهت هدایت شانگهای در مسیر مقابله با زیاده‌طلبی‌های ایالات متحده در سطح جهانی و در نهایت تبدیل این سازمان به قطبی از قدرت در نظام بین‌الملل را دارا هستند.

باتکوین سازمان شانگهای فرصتهای مغتنمی برای کشورهای واقع در منطقه شانگهای پیش آمده است تا با تشکیل بلوک قدرتمند شرق در قالب همگرایی منطقه‌یی و براساس یک قطب‌بندی جغرافیایی از شکل‌گیری نظامی مبتنی بر هژمونی مسلط آمریکا بر جهان و تحکیم نظام تک‌قطبی جهانی جلوگیری کنند و بدین نحو موجبات تعادل و توازن قدرت را در تعاملات جهانی فراهم آورند؛ ضمن اینکه جایگاه و موقعیت واقعی و حتی جدیدی را برای خود در سلسله مراتب جهانی در نظام در حال شکل‌گیری بین‌المللی فراهم آورند (زراعی، ۱۳۸۵: ۹). علاوه بر این، تقویت و توسعه این سازمان می‌تواند نقش به‌سزایی در همگرایی بیشتر اعضا و تامین منافع و امنیت آنها در قبال یکدیگر داشته باشد که این خود می‌تواند انگیزه‌بخش همکاری‌های گسترده‌تر اعضا در درون خود سازمان باشد و راه را برای رسیدن به هدف نهایی پیمان شانگهای که برهم زدن توزیع قدرت موجود جهانی است همواره گرداند.

یکی از عمده دلایلی که باعث تقویت حس قدرت‌طلبی سازمان همکاری شانگهای در نظام بین‌الملل و انگیزه مضاعف این سازمان در تداوم این هدف گشته است؛ تقسیم‌بندی عالم به دو جهان شرق و غرب بوده که در دنیای پس از جنگ سرد و با تلاش نظریه

پردازانی چون هانتینگتون و فوکویاما، نمود بارزتری به خود گرفته است. این جداسازی از جنبه‌های مختلفی صورت پذیرفته که مبنایی‌ترین نوع آن، تقسیم‌بندی براساس فرهنگ است؛ بطوری که چنین تقسیم‌بندی در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل نیز شباهت بسیاری به ریشه‌های فرهنگی موضوع دارد. منهای روسیه که بعدها جزئی از شرق به حساب آمد؛ بقیه شرقیها، کشورهایی هستند که از لحاظ فرهنگی هم در جایگاه شرق قرار می‌گرفتند. روسیه بعد از وقوع انقلاب بلشویکی به جمع کشورهای شرق پیوست و به همراه کشورهای کمونیستی، بلوک شرق را در مقابل بلوک غرب که اروپا و آمریکا را شامل می‌شد، شکل داد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فدراسیون روسیه به رهبری یلتسین چند صباحی سیاست دنباله روی غرب را در پیش گرفت اما پس از مدتی روس‌ها منافع‌شان را در این دیدند که از غرب و آمریکا فاصله بگیرند و به چین و شبه‌قاره هند و آسیای دور توجه ویژه‌ی داشته باشند. بنابراین روسیه در حال حاضر منافعش را در پیوند با کشورهای شرقی می‌بیند و احساس می‌کند در سال‌های پیروی از سیاست خارجی غرب‌گرا، مغبون واقع شده و اکنون در صدد است تا با رسمیت بخشیدن به ارکان قدرت شرقی در چهار محور روسیه، چین، هند و جهان اسلام (ولایتی، ۱۳۸۵: ۱۵)؛ سیاستی مستقل از غرب را در پیش گرفته و در راستای ایجاد بلوکی از قدرت متشکل از عناصر چهارگانه فوق حرکت کند؛ امری که با پیدایش و تکوین سازمان منطقه‌ی شانگهای قابل انطباق است.

حرکت روسیه به سمت تقویت همکاری استراتژیک با دو قطب اقتصادی و نظامی جهان یعنی چین و هند، حاکی از تقویت سیاست نگاه به شرق این کشور در تعاملات بین‌المللی است. همکاری گسترده روسیه با چین در سازمان همکاری شانگهای و پذیرش ایران و هند به عضویت ناظر و در پی آن درخواست سران کشورهای عضو این سازمان از آمریکا برای خروج از منطقه، آغاز یک تلاش منطقه‌ی جهت حفظ منطقه اوراسیا بعنوان عرصه مشترک نفوذ روسیه، چین، هند و ایران بعنوان قدرت‌های برتر این

منطقه است (رضایی، ۱۳۸۵: ۶). به طوری که با روی کار آمدن «ولادیمیر پوتین» در عرصه سیاست روسیه، تعریف جدیدی از رابطه با ائتلاف غرب مطرح گردید و تغییرات گسترده‌یی در سیاست خارجی روسیه به وجود آمد. به واقع در این دوران، تعبیر «ژئوپلیتیک چند قطبی» مدنظر «یوگنی پریماکف» سیاستمدار اوراسیا‌گرای روسیه مورد توجه جدی دولتمردان روسیه قرار گرفت؛ البته با این تفاوت که ساختار تغییر یافته جهانی در مقطع زمانی پس از رویداد ۱۱ سپتامبر هنجارهای نوینی را بر نخبگان روسیه تحمیل نمود (امینی، ۱۳۸۵: ۱).

اوج استراتژی سیاست خارجی روسیه رویای تحقق ابرقدرتی و مقابله با امریکاست و در این راه، این کشور در پی متحدان جدیدی در دنیاست که از آن جمله‌اند: چین، هند و ایران؛ تاحدی که تشکیل سازمان همکاری شانگهای را نیز می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد (کریمی، ۱۳۸۵: ۱). سازمان منطقه‌یی شانگهای که به گفته پوتین عنصر با اهمیتی برای ثبات در حوزه اوراسیاست و افزایش علاقه سایر کشورها و تشکل‌های چند جانبه به عملکردهای جاری و گردهماییهای آن، امری اتفاقی نیست (پوتین، ۱۳۸۵: ۱). اما این تنها روسیه نیست که در صدد بازیابی قدرت از دست رفته خود از طریق همراهی با دیگر قدرت‌های منطقه‌یی و نهادهایی چون شانگهای است بلکه چین نیز که در پی دستیابی به منابع نفتی و انرژی آسیای میانه و به دست آوردن انحصار بازار فروش کشورهای این منطقه برای تولیدات خود است و سازمان همکاری شانگهای و توفیقات آنرا محملی برای کسب توانایی بیشتر به منظور مقابله با رقبای اقتصادی خود خاصه ایالات متحده تلقی می‌کند (زارعی، ۱۳۸۵: ۹). رشد سریع اقتصادی چین از آغاز ورود این کشور به عصر «اصلاحات و درهای باز» باعث گردیده تا شرایط لازم برای حرکت آن در مسیر تبدیل شدن به قدرتی بزرگ فراهم آید و در این راستا به ابتکارات متنوعی در اضلاع مختلف امنیتی خویش روی آورده است که سازمان شانگهای یکی از نمونه‌های پراهمیت آن به شمار می‌رود به طوری که می‌توان گفت این کشور با ترجمه نهادمند

قدرت خود به نفوذ از طریق این سازمان چندین هدف را دنبال می‌کند که ایجاد محیط منطقه‌یی و بین‌المللی همراه با ظهور آن بعنوان قدرتی بزرگ در قلمرو نظام بین‌المللی و نیز کاهش و نهایتاً حذف حضور و نفوذ ایالات متحده بعنوان مهمترین رقیب خود در آسیای مرکزی از آن جمله است. در مجموع باید گفت نگاه چین به سازمان همکاری شانگهای از ابعاد منطقه‌یی و کلان برخوردار است که در وضعیت فعلی، بعد منطقه‌یی چنین نگاهی به دلیل محدودیت‌های قدرت چین، سنگین‌تر از زیاده‌خواهیهای این کشور در ابعاد بین‌المللی است. اما می‌توان گفت که در صورت تداوم رشد سریع اقتصادی این کشور که با مدرنیزاسیون بعد نظامی آن نیز همراه گردیده است، به طور طبیعی موقعیت استراتژیک چین در سطح بین‌المللی تقویت خواهد شد که در این صورت منطقاً در نگاه چین به شانگهای بعد کلان به معنای استفاده از آن بعنوان ابزاری در جهت پیشبرد تمنیات این کشور در سیاست بین‌الملل پررنگ‌تر خواهد شد (شریعتی نیا، ۱۳۸۵: ۱-۲).

با توجه به اهداف کلان دو کشور چین و روسیه در محیط بین‌الملل، همگرایی راهبردی چین و روسیه، سیاست تدریجی گریز ناپذیری است که این دو کشور از دهه ۱۹۹۰ برای تعدیل قدرت هژمونیک ایالات متحده ممانعت از تک قطبی ماندن (یا شدن) نظام بین‌الملل و ایجاد توازن در آن و نیز تنظیم مطلوب‌تر بخشی از جهانی شدن اتخاذ کرده‌اند. بر این اساس چنانچه این دو کشور موفق گردند در قالب گسترش فعالیت‌های سازمان همکاری شانگهای حوزه مشترک ظرفیت خود را توسعه داده و به تجمیع و تکثیر توان قدرت‌های خود در زمینه‌های مختلف نائل گردند و آنرا در چارچوب «جهان‌گرایی چند مرکزی» و یا منطقه‌گرایی و مشارکت‌های منطقه‌یی قرار دهند و توجیه کنند (طالبی‌فر و قاضی‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۰)؛ آنگاه تحقق سناریو «هژمونی مرکب جهانی» در مقابل وضعیت «هژمونی واحد جهانی» مورد نظر ایالات متحده از طریق احیای ابرقدرتی شرق، دور از انتظار نخواهد بود. ضمن اینکه چنین روندی ثبات بین‌المللی را

نیز در بلند مدت حفظ خواهد کرد.

در خصوص احتمال شکل‌گیری نوعی اتحاد استراتژیک بین سه کشور روسیه، چین و هند در مقابل ایالات متحده در قالب سازمان همکاری شانگهای، باید گفت که با توجه به عواملی نظیر اینکه هر سه این کشورها نارضایتی و نگرانیهای عمیقی در مقابل اقدامات ایالات متحده و قدرت نظامی بسیار مغرورانه آمریکا دارند و علاقه به قدرت را برای استفاده از آن، اقدامی در نقض حاکمیت دولت‌های ضعیف‌تر می‌دانند و نیز از استفاده گزینشی و ابزاری آمریکا از استانداردهای حقوق بشر و سلطه آمریکا بر قواعد نوظهور نظم تجاری جهانی اظهار رنجش می‌کنند؛ به طور حتم این حجم از موضوعات می‌تواند اساس و بستر تشکیل یک اتحاد برای ایجاد موازنه در مقابل قدرت و نفوذ آمریکا را فراهم آورد. در این میان، دولتمردان هندی نیز با اینکه آمریکا را از لحاظ نظامی در آینده قابل پیش‌بینی، تهدیدی برای این کشور به حساب نمی‌آورند، اما در عین حال همگی متفق‌القول‌اند که ایالات متحده یک تهدید دیپلماتیک برای هند به شمار می‌رود و سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای آمریکا به اشکال مختلف در تضاد با اولویت‌های راهبردی هند است و نظر به برتری قدرت آمریکا بر سایر قدرت‌ها؛ مدیریت این تضادها یک چالش جدی برای سیاست خارجی و امنیتی هند محسوب می‌گردد (صدوقی ۱۳۸۳: ۸۸ و ۲۵-۲۴)؛ درک چنین واقعیتی از سوی سیاست‌گذاران هندی در کنار همتایان ایشان در کشورهای چین و روسیه باعث می‌گردد تا آنها انگیزه لازم جهت مبارزه با راهبرد تک‌قطبی ایالات متحده و تلاش جهت ایجاد بلوکی قدرتمند در نظام بین‌الملل و برافراشتن نظام چند قطبی قدرت را داشته باشد.

بیوستن کامل جمهوری اسلامی ایران به سازمان همکاری شانگهای نیز بی‌شک گرایش‌ها و اهداف ضدغربی این سازمان را افزایش خواهد داد. کارشناسان همواره از دو مثلث اتحاد با عناوین «ایران - چین - روسیه» و یا «ایران - هند - روسیه» در کنار اتحاد سه‌گانه «چین - هند - روسیه» نام برده‌اند و چنین اتحادها و ائتلافهایی را در حقیقت

سدی در مقابل سیاست‌های تک‌محورانه ایالات متحده در منطقه آسیا و در سطحی فراتر در کل نظام بین‌الملل به منظور برهم زدن نظم مورد نظر آمریکا قلمداد می‌کنند. هرچند بنظر هر یک از این کشورها از جهتی نمی‌توانند کارایی لازم را در زمینه بازدارندگی سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا داشته باشند، اما این دولت‌ها با همکاری یکدیگر و با رویکردی مناسب به انضمام یک دولت برتر خواهند توانست تا به ایفای نقشی والا در منطقه و در نهایت در کل نظام بین‌الملل بپردازند. با این رهیافت، سازمان شانگهای بعنوان یک پیمان منطقه‌یی قوی و منسجم می‌تواند مطالبات کشورهای منطقه را هم از منظر داخلی و منطقه‌یی و هم از لحاظ بین‌الملل تأمین کند (مقدم، ۱۳۸۴: ۱۲).

سازمان همکاری شانگهای صاحب قدرت بالایی است که بتدریج این قدرت بیشتر هم می‌شود چرا که با توجه به پذیرش هند، پاکستان و ایران بعنوان اعضای ناظر، این سازمان دارای چند قدرت اتمی دنیا می‌شود، ضمن اینکه جمعیت آن نیز حدود ۵۰ درصد جمعیت دنیاست. وجود ذخایر عظیم انرژی در این منطقه از جهان و حضور دو کشور ایران و روسیه بعنوان دارندگان بزرگترین ذخایر گاز در جهان و دارا بودن دیگر منابع انرژی در کنار بازار عظیمی که برای کار و تولیدات اقتصادی در اختیار اعضای این سازمان وجود دارد، آینده روشنی را برای قدرت عظیم در حال تحول شانگهای نوید می‌دهد (محمدی، ۱۳۸۴: ۲). به طور کلی تواناییها و قابلیت‌های شانگهای را که در اصل ناشی از ظرفیت تک تک اعضای آن است می‌توان در قالب پارامترهایی چون جمعیت، قدرت اقتصادی، توان نظامی، نفوذ فرهنگی و پیشرفت‌های فنی و تکنولوژیکی بیان نمود که در هریک از دولت‌های عضو این سازمان، نمونه‌هایی از آنرا می‌توان یافت.

چین در نظام بین‌الملل نوین یکی از کشورهایی است که اهمیت و جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است به گونه‌ای که با پی‌گیری سیاست‌های مستقل و با توجه به قدرت نظامی و اقتصادی خود از توان تاثیرگذاری زیادی بر مسایل منطقه‌یی بین‌المللی

برخوردار است. امروزه چین یکی از مقتدرترین نیروهای مسلح دنیا را در اختیار دارد و از جمله کشورهای است که طرح‌های آمریکا را برای ایجاد نظم نوین جهانی، زیر سؤال برده است. سیاست خارجی چین در دوران پس از جنگ سرد با توجه به زمینه‌ها و تهدیدهای فراوانی که این کشور را در بر گرفته است، با کشورهای پیرامون آن و قدرت‌های تاثیرگذار بر منطقه شکل گرفته است که مهمترین آنها، مناسبات تازه یکن با مسکو است به طوری که ملاقات‌ها و مذاکرات اخیر سران دو کشور نشان دهنده زایش مجدد و حقیقی یک پیوند میان متحدپیشین و غول‌های جغرافیایی سیاسی کنونی است. پیوند نزدیکتر با روسیه برای چین در حقیقت راهی است برای مقابله با فشارهای ایالات متحده که برای کاستن از سرعت رشد اقتصادی و نظامی چین تلاش می‌کند (مهدی تبریزی، ۱۳۸۲: ۲۳۲-۲۲۰).

چین از سال ۱۹۹۱ ظاهراً به توازن قوا در برابر ایالات متحده به آرامی ولی مستمر ادامه می‌دهد و بر خلاف دیگر قدرت‌های مطرح، دائماً مخارج نظامی خود را طی نیمه دوم سال‌های دهه ۱۹۹۰ افزایش داده است (از ۱۴ میلیارد دلار در ۱۹۹۵ به ۲۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰)؛ (Stokholm, 2001:html). این کشور در حال مدرنیزاسیون نیروی دریایی و هوایی است و بخشی از این عملیات را با خرید سخت‌افزار از روسیه انجام می‌دهد. همان‌طور که گفته شد، چین باثبات به سوی هم‌پیمانی با روسیه پیش رفته است و هم‌چنین روابط مشابهی را با هند در پیش گرفته که البته موفقیت کمتری داشته است. در خصوص روسیه و اهداف این کشور در برقراری روابط نزدیک با چین و دیگر دولت‌های ناراضی از وضع موجود نیز با وجود اینکه هزینه‌های واقعی روسیه در زمینه نظامی طی سال‌های دهه ۱۹۹۰ رو به کاهش بوده است (از ۲۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ به ۱۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸)، باید گفت که دعوت ولادیمیر پوتین از سران چین برای انعقاد یک پیمان دوستی که اوج آن در جولای ۲۰۰۱ به پیمان صلح و دوستی میان دو کشور انجامید، در واقع گام نخست این کشور در جهت توازن قوا با آمریکا

محسوب می‌شود (اون، ۱۳۸۲: ۳۶۶-۳۶۲).

چین با جمعیتی بالغ بر یک میلیارد و سیصد میلیون نفر و رشد اقتصادی بالای ۹ درصدی که در عین حال هزینه‌های نظامی سالانه‌اش با رقمی معادل ۸۱/۴۸ میلیارد دلار (در سال ۲۰۰۵) در رتبه بعد از آمریکا قرار گرفته در کنار انگیزه‌هایی که جهت مقابله با هژمونی واحد جهانی ایالات متحده داراست، پتانسیل‌های بالایی را نیز به منظور تحقق چنین هدفی برای خود فراهم آورده که در صورت تقویت و به فعلیت رساندن زوایای نهان آن، قادر خواهد بود تا توازن قوایی را که برابر ایالات متحده آغاز نموده است به سرانجام مطلوبی برساند؛ روندی که با بهره‌گیری این کشور از ظرفیت‌های موجود در پیمان شانگهای به واسطه قدرت سایر اعضا، سهل‌الوصول‌تر نیز خواهد گشت.

روسیه نیز بعنوان کشوری گسترده در اروپای شرقی و آسیای شمالی، با هفده میلیون و هفتاد و پنج هزار کیلومتر مربع، پهناورترین کشور جهان به شمار می‌رود؛ و با جمعیتی معادل یکصد و چهل و سه میلیون نفر، هفتمین کشور پرجمعیت دنیاست. در دوران ریاست جمهوری یلتسین با توجه به درگیر بودن روسیه در بحران‌های اقتصادی، خطر جدایی طلبیها و درگیریهای جناحی در داخل، هیچ یک از کشورها حتی در سطح منطقه، عامل روسیه را جدی تلقی نمی‌کردند و کسی انتظار نداشت رجعت روسیه به قدرت این قدر سریع به وقوع بپیوندد. ولی مسأله نفت در این بین بسیار مهم بود. عامل نفت این امکان را برای روسیه فراهم آورد که با توجه به موقعیت استثنایی و برتر خویش بعنوان یک قدرت هسته‌یی و نفتی مطرح باشد (روسیه و ایالات متحده ۲۰۰۵: ۱). به طوری که تولید نفت این کشور که همواره مقام دوم بعد از عربستان را دارا بوده، در ماه سپتامبر ۲۰۰۶ برای اولین بار مقام اول را به خود اختصاص داده و در این زمینه نیز از عربستان و سایر کشورهای نفت خیز جهان پیشی گرفته است؛ ضمن اینکه روسیه دارنده بزرگترین ذخایر شناخته شده گاز جهان نیز هست. این در حالی است که فدراسیون روسیه بعنوان جانشین ابرقدرت شوروی همچنان دومین قدرت اتمی جهان همراه

بافتاوریه‌های پیشرفته موشکی و جنگ الکترونیک بوده و از لحاظ سیاسی نیز در کنار چین بعنوان دیگر عضو گروه شانگهای دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل متحد است.

کشور دیگر مطرح در میان اعضای شانگهای، هند است که هم‌اکنون بعنوان یک عضو ناظر در برخی از فعالیت‌های این سازمان حضور دارد. هند طی سال‌های اخیر به یک قدرت مهم منطقه‌یی و یک بازیگر کلیدی جهانی در نظام بین‌الملل تبدیل شده است و با سرعت قابل ملاحظه‌یی در حال تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ است. بنظر می‌رسد که هند بخش قابل توجهی از مؤلفه‌های قدرت ملی که یک کشور را قادر به ایفای نقش شکل دهنده در محیط امنیت منطقه‌یی و حتی جهانی می‌کند؛ به دست آورده است (صدوقی، ۱۳۸۳: ۱). این کشور طی نیم قرن اخیر به پیشرفت‌های چشم‌گیری در زمینه‌های مختلف علمی و فنی نایل آمده است و از لحاظ چشم‌انداز علمی در حال حاضر با دارا بودن بیش از ۲۷۳ دانشگاه معتبر و ۱۱۸۳۱ کالج و مرکز آموزش عالی و نیز ۷۰۰ مرکز تحقیقات علمی از مقام نخست در میان کشورهای در حال توسعه و مقام پنجم در سطح جهان برخوردار است به طوری که به رغم اختلاف فاحش میان توان اقتصادی آمریکا و هند، این کشور طی پنجاه سال گذشته از لحاظ توسعه مراکز آموزش عالی و تحقیقات علمی، رشدی معادل ایالات متحده آمریکا داشته است؛ به گونه‌یی که در حال حاضر سومین قدرت تحقیقاتی جهان به شمار می‌آید که قرار گرفتن آنها در کنار توانمندی‌های نظامی و قابلیت‌های هسته‌یی‌اش، نشان دهنده ظرفیت‌های عظیم این کشور در نظام بین‌الملل است.

کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای در کنار اعضای ناظر آن، جمعیتی بالغ بر دو میلیارد و هشتصد میلیون نفر را دربرمی‌گیرند که این رقم حدود نیمی از کل جمعیت جهان است. تولید ناخالص داخلی این اعضا نیز بالاتر از ایالات متحده و اتحادیه اروپا قرار دارد که رقمی بیش از ۱۵ تریلیون دلار را نشان می‌دهد، در حالی که تراز حساب جاری

مجموع این کشورها بیش از ۲۴۶ میلیارد دلار است. میزان تولید نفت آنها ۲۸ میلیون بشکه در روز است که بیش از ۹ میلیون بشکه آنرا صادر می‌کنند و ذخایر نفتی در دسترس این کشورها بالغ بر ۲۵۳ میلیارد بشکه تخمین زده می‌شود. در تولید گاز طبیعی نیز سازمان شانگهای بالاتر از ایالات متحده و اتحادیه اروپا قرار دارد؛ بطوری که تولید روزانه آنها ۷۷۰ میلیارد متر مکعب است که ۱۴۷ میلیارد آن صادر می‌شود و ذخایر شناخته شده گاز طبیعی در دسترس این اعضا نیز از رقم ۸۳ تریلیون متر مکعب فراتر می‌رود. از لحاظ ذخایر طلا و ارز، باز هم این شانگهای است که با پشتوانه ۱/۲۱۰ تریلیون دلار دست بالا را در سطح جهانی دارد.

نیروی کاری نیز که در میان اعضای این سازمان وجود دارد، ده برابر نیروی کار موجود در ایالات متحده و پنج برابر نیروی کار اتحادیه اروپاست که نویدبخش آینده درخشانی برای سازمان همکاری شانگهای است. وضعیت شانگهای از لحاظ تسلیحات استراتژیکی و هسته‌یی نیز مطلوب است که وجود چهار کشور دارای سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های بالستیک و نیز ایران دارای فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای، دلیلی بر این مدعا است. همچنین وجود دو کشور دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل در میان اعضای این سازمان، نشان دهنده وزن بالای پیمان شانگهای در تعاملات سیاسی بین‌المللی است. و اینک سرانجام دارا بودن بسیاری از شاخص‌های قدرت از سوی کشورهای عضو این سازمان، به سازمان همکاری شانگهای این توانایی را می‌دهد که در صورت همگرایی بیشتر اعضا بر محور اتحادی استراتژیک، پدیدآورنده بلوکی از قدرت در مقابل نظام سلطه کنونی ایالات متحده باشد، واقعیتی که با وضعیت کنونی نظام بین‌الملل دور از دسترس نخواهد بود.

موانع و ضعف‌های شانگهای جهت تشکیل بلوکی از قدرت

در مقابل انگیزه‌ها، قابلیت‌ها و تواناییهای شانگهای جهت تغییر نظام‌مند روابط

بین‌الملل و حرکت به سوی جهانی‌گرایی چند مرکزی، این سازمان با موانع و ضعف‌هایی نیز در راستای تحمیل هنجارهای نوینی برای رسیدن به سطحی از چند جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل مواجه است. آنچه بیش از همه نوع موضع‌گیری از اغلب اعضای کنونی و احتمالی شانگهای استنتاج می‌شود، این است که این دولت‌ها منافع‌شان را میان آمریکا، و کشورهای برتر سازمان متعادل نگه داشته‌اند و این در حالی است که خود متغیر غرب به رهبری آمریکا، نقش رهبران شانگهای یعنی چین و روسیه را نیز جهت نیل به جهانی چندقطبی به چالش کشیده است (رک. به، Bal, 2002:156-172).

در حقیقت همانگونه که در سند تدبیر سیاست خارجی روسیه مصوب سال ۲۰۰۰ و پس از روی کار آمدن پوتین نیز آمده است، فدراسیون روسیه خود را یک قدرت بزرگ جهانی و نه یک ابرقدرت تعریف کرده است. بعنوان مثال، در متن این سند تصریح شده است که روسیه در راستای ثبات بین‌المللی با ناتو، تعامل سازنده خواهد داشت. هر چند که اختلافاتی جزئی از جمله در مقوله گسترش ناتو به شرق بین طرفین حاکم است. پوتین در سیاست خارجی خاص خود تلاش نموده است تا مفهوم چند جانبه‌گرایی را به جای چند قطبی در ادبیات راهبردی بین‌المللی تقویت کند و در این راستا فضای نوینی برای همکاری با ائتلاف غرب و ساز و کارهای فرآتلانتیکی نو محافظ کاران آمریکا، برای دستگاه‌های امنیتی - راهبردی روسیه باز تعریف نموده است. اتخاذ چنین رهیافتی در کنار دیدار پوتین و بوش در ژوئن ۲۰۰۱ و تشکیل شورای مشترک ناتو و روسیه در ۲۸ می ۲۰۰۲ موجب شد تا گفتمان تهدید متقابل در روابط دو کشور به واگرایی تبدیل گردد. براین اساس، روسیه چون همپایگی اقتصادی - استراتژیک لازم را نسبت به ایالات متحده در خود احساس نمی‌کند، تلاش دارد تا با همگرایی و اتکای استراتژیک به آن کشور در زمینه‌های مورد توافق و واگرایی در نقاط اختلاف، سطح تاثیرگذاری امنیت سیاسی خود را در عرصه تعاملات بین‌المللی افزایش دهد. اختلاف سطح بودجه نظامی دو کشور در سالهای اخیر بیانگر این واقعیت است که روسیه در جایگاهی خدشه‌پذیر از

منظر اقتصادی - مالی قرار دارد و بر همین اساس نیز حتی دولت پوتین علیرغم سیاست‌های اعلامی دستگاه دیپلماسی خود، پس از نشست سران روسیه و آمریکا در می ۲۰۰۲ بصورت عملی گسترش ناتوبه شرق را در اروپای شرقی و نزدیک به فضای حیاتی خود مورد پذیرش قرار داده است (امینی، ۱۳۸۵: ۱).

اگر چه تعاملات امنیتی - استراتژیک روسیه با آمریکا در دوره‌ای که با روی کار آمدن پوتین در ۱۹۹۹ و بوش در ۲۰۰۰ آغاز شد چندان خوشایند نبود اما با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، فضای امنیتی - روانی حاکم بر روابط دو کشور کاملاً دگرگون شد و فضای کلی سیاست امنیتی روسیه نسبت به غرب در دوره پس از این حوادث، کاملاً تغییر کرد. پوتین در نخستین سخنرانی خود در این خصوص، از وجود دشمنان «جهان متمدن» یاد کرد و ضمن اعلام همدردی با آمریکا حمایت صریح خود را از هر اقدامی که آن دولت ممکن است به اجرا گذارد، ابراز داشت. علاوه بر این، پوتین با صدور بیانیه‌ای بعنوان نخستین دولت خارج از غرب به صف همکاری امنیتی با آمریکا در مقابل تروریسم پیوست. در مقابل آمریکاییها نیز در ۳۰ سپتامبر همان سال، در سند «بررسی دفاعی» خود که از سوی پنتاگون انتشار یافت، روسیه را از فهرست تهدیدات امنیتی خود خارج ساختند (کرمی، ۱۳۸۳، ۶۶ - ۶۵) و این تنها پاداشی بود که فدراسیون روسیه بعنوان جانشین ابرقدرت شرق در جنگ سرد، از تنها ابرقدرت حاضر در صحنه جهانی به دلیل حمایت‌های بی دریغش دریافت داشت. علاوه بر این، به دلیل نیاز مبرم روسیه به تعامل مثبت با آمریکا جهت عضویت در سازمان تجارت جهانی، این کشور حتی «سیاست برادر بزرگتر» در فضای خارجی نزدیک خود بویژه آسیای مرکزی و قفقاز که به مثابه شاهراه تنفس استراتژیک این کشور است به «سیاست نزدیکتر به خانه» و مداخله جویی کمتر در سیاست گذارندهای دولت پیرامونی روی آورده است (امینی، ۱۳۸۵: ۱). پیداست که روسیه متمایل به ایفای نقش دوم پس از آمریکا برای همیشه نیست. اما واقعیت این است که روسیه در زمان پوتین، خود را بعنوان شریک اصلی ایالات متحده عرضه داشت،

موقعیت ایجاد پایگاه‌هایی را در ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان برای ایالات متحده فراهم ساخت، اطلاعات ارزشمندی را در اختیار آمریکا گذاشت و دشمنان طالبان را با ارسال اسلحه و مهمات یاری داد (جوف، ۱۳۸۲: ۲۵۲ و یزدانی، ۱۳۸۴: ۹۹-۹۴).

مشکلات فراروی روسیه در موضوع «آبخازیا» و «اوستیای شمالی» با دولت گرجستان و نیز تأکید گرجستان و تصویب پارلمان آن کشور مبنی بر خروج نیروهای روسی مستقر در گرجستان تا پایان سال ۲۰۰۸، همگی نشان از این واقعیت دارند که روسیه علیرغم میل باطنی توان لازم را برای پیشبرد سیاست‌های مورد نظر خود در سطح منطقه‌یی و بین‌المللی ندارد (امینی، ۱۳۸۵: ۱-۲). امری که بیش از هر مسأله دیگری به واقعیت وابستگی روسیه به غرب بویژه ایالات متحده مربوط است که اصولاً به پنج دلیل صورت پذیرفته است: آسیب‌پذیری روسیه در مقابل تروریسم و رادیکالیسم اسلام‌اهل سنت؛ ضعف این کشور و قدرتمندی غرب؛ نیاز به سرمایه‌گذاری غرب؛ منافع طبقاتی نخبگان روسیه؛ پیشینه فکری و فرهنگی ۳۰۰ ساله اروپایی بودن روسیه (کرمی، ۱۳۸۲: ۶۵).

در عرصه اقتصادی نیز چشم‌انداز اقتصاد روسیه به دلیل اتکای بیش از حد این کشور به بخش انرژی نامطمئن است. دلیل این امر، نقش بالای درآمدی حاصل از صادرات نفت و گاز و سایر مواد خام در اقتصاد روسیه و مشکلاتی که این بخش با آن روبروست از جمله نامشخص بودن توان روسیه برای افزایش تولید انرژی در آینده، شیوه‌های غلط استخراج و نوسانات قیمت انرژی در بازارهای جهانی است. در عرصه اجتماعی نیز روسیه یک ملت متزلزل است عواملی چون کاهش جمعیت، رشد بالای مرگ و میر و کاهش زاد و ولد، کاهش شدید امید به زندگی و افزایش بیماری‌ها و مسن شدن جمعیت کشور؛ کاهش بهره‌وری در آینده روسیه و نبود نیروی کار مناسب در این کشور را به دنبال خواهد داشت (صباغیان، ۱۳۸۴: ۳-۲). چنین وضعیتی باعث گشته تا بسیاری از کارشناسان سیاست خارجی و دفاعی روسیه، نقش رهبری این کشور در جهان معاصر را سودمند ندانند به طوری که «سرگئی کاراگف» رئیس شورای سیاست خارجی و دفاعی

روسیه بیان می‌دارد که ما: «قطعاً نمی‌خواهیم ابرقدرت باشیم، چرا که ابرقدرت بودن متضمن مسئولیت‌های بزرگ است. ابرقدرت شدن ما به بهای خالی شدن ظرفیت و تواناییهای ما صورت گرفت (کاراگانف، ۱۳۸۲: ۶).

نهایت مطلب این است که روابط با غرب برای روسیه داری اهمیتی استراتژیک است. روسیه بدهکاریهایی زیادی به غرب دارد. علاوه بر آن، این کشور نیازمند فناوری، بازار فروش و نیز چنانکه قبلاً گفته شد، تأیید غرب برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی است. از این رو مسکو تجربه چین را که در همکاری اقتصادی با غرب در حال تبدیل شدن به یک قطب جدید اقتصادی در جهان است و هیچ یک از مشکلات روسیه امروز را ندارد، تجربه مفیدی می‌داند؛ بنابراین آنرا نصب‌العین خود قرار داده است. از این نظر، دوره پوتین دوره عملگرایی نامیده می‌شود. (کریمی، ۱۳۸۳: ۵-۱).

چین نیز با اینکه «سازمان همکاری» شانگهای و توفیقات آنرا محملی برای کسب توانایی بیشتر برای مقابله با رقبای خود، خاصه ایالات متحده می‌پندارد، علاقه‌مند به رویارویی با این کشور در سطح بین‌المللی نیست و حتی کیفیت و چگونگی توسعه کمی آنرا با رویکردهای محافظ کارانه‌تر از رویکرد روسیه دنبال می‌کند و حداقل اینکه سعی دارد خود را پیشگام این امر معرفی کند. به طوری که این‌گونه رویکرد چین تا بدان جا ادامه یافت که برخی از مقامات چینی عضویت ایران را نوعی هشدار به ایالات متحده تلقی کرده و در حال حاضر آنرا به صلاح و مصلحت سازمان نمی‌دانند (زارعی، ۱۳۸۵: ۹). چرا که ایالات متحده پس از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱، به سرعت به تعدیل در مناسبات خود با قدرت‌های دیگر پرداخت و بعنوان قربانی حملات تروریستی، از همدردی بیش از حدی برخوردار شد. در این میان، چینیهایی نیز مانند آمریکاییها بر این نظر بودند که اوضاع استراتژیک جهان و مخصوصاً مناسبات کشورهای بزرگ در مسیری کاملاً متفاوت با گذشته جریان یافته و همه کشورهای مهم باید برای مقابله موثر در برابر ترور بسم به یاری آمریکا بشتابند و مکمل اقدامات آن ابرقدرت باشند. بدین ترتیب همکاریهای نظامی

میان دو کشور نیز که پس از حادثه فرود اجباری هواپیمای جاسوسی آمریکا در جزیره «هاینان» به حالت تعلیق درآمده بود، دوباره از سر گرفته شد (امیدوارنیا، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۰ و Dongfeng, 2003).

برخی دیدگاهها نیز که در مورد قابلیت نظامی چین برای به چالش فراخواندن مستقیم ایالات متحده مطرح شده، با اغراق همراه بوده است. اتحاد جماهیر شوروی حدود دو هزار و پانصد پرتابه راهبردی در اختیار داشت که تعداد بسیاری از آنها به کلاهک‌هایی با دقت بالا مجهز بود و بدین لحاظ تهاجم همه جانبه به ایالات متحده از نظر فنی میسر بود و از نظر راهبردی نیز رویدادی غیرقابل تصور به شمار نمی‌آمد. اما نیروی راهبردی چین چگونه؟ این نیرو در سالهای ابتدایی قرن بیست و یکم شامل حدود سی فروند موشک با سوخت مایع، مجهز به کلاهک‌های منفرد بوده است که پرتاب آنها ساعت‌ها به طول می‌انجامد و بنابراین نمی‌توان آنرا سلاحی مناسب برای کارگیری در عملیات تهاجمی به شمار آورد. «بی‌تردید زمانی قدرت نظامی چین به چالشی مهم برای ایالات متحده میدل خواهد شد که این کشور به چنان امکانات تسلیحاتی دست یابد که بتواند نام «توان ملی جامع» را بر آن بنهد اما ایالات متحده تا چند دهه قابل پیش‌بینی آینده از چنان برتریهای دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی برخوردار خواهد بود که به آن کشور اجازه می‌دهد آینده خود را بدون توسل به درگیری بازدارنده با چین، تعیین کند» (کسینجر، ۱۳۸۲: ۲۳۶-۲۳۵).

در بعد اقتصاد نیز باید گفت که آمریکا در حال حاضر بزرگترین واردکننده تولیدات ساخت چین است و روند رشد صادرات آن کشور به چین نیز سریع‌تر از تمامی کشورهای جهان است. علاوه بر این آمریکا بصورت بزرگترین منبع سرمایه‌گذاری در چین در آمده است، بطوری که تا اوت ۲۰۰۳، قریب به ۴۰ هزار طرح سرمایه‌گذاری آمریکا در چین به ارزش ۸۲/۵۵ میلیارد دلار و سرمایه‌گذاری تعهد شده ۴۵/۰۶ میلیارد دلار به امضارسیده است و همچنین این کشور دومین خریدار اوراق قرضه دولتی آمریکا پس از ژاپن به شمار

می‌آید که به موجب آمار خزانه داری آمریکا، اکنون بیش از ۱۲۲ میلیارد دلار اوراق قرضه دولت ایالات متحده را در اختیار دارد. نکته مهم دیگر در همکاریهای اقتصادی دو کشور، انتقال فناوری پیشرفته از آمریکا به چین و وابستگی فزاینده چین به سرمایه‌گذارهای مستقیم ایالات متحده در فرایندهای اقتصادی کشورش است (امیدوارنیا ۱۳۸۲: ۱۰۰ - ۹۸) که با وجود این؛ چین نه تنها دیگر ترسی در دل جهان غرب و ایالات متحده ایجاد نمی‌کند بلکه در سرمستی حاصل از جهانی سازی سوداگر، از سوی صدها شرکتی که کارخانجات خود را به این کشور منتقل کرده‌اند، بعنوان فرصتی طلایی برای سرمایه‌گذاری آگاه، مطرح گردیده است (رامونت ۲۰۰۴: ۱).

بنابراین اگر توازن چینی کند است احتمالاً دلیل آن ضعف و وابستگی اخیر چین به غرب است. این کشور از نظر ثروت و تکنولوژی بسیار عقب‌تر از کشورهای پیشرفته غربی است و اصلاح طلبان اقتصادی که کار خود را با دنگ شیائو پینگ آغاز کردند، شرایطی را ایجاد نمودند که در آن اقتصاد چین به روابط مداوم با ایالات متحده وابسته است (اون ۱۳۸۲: ۳۶۷)؛ و نهایتاً اینکه هر چند مقامات چینی «دنیای تک قطبی» به سرکردگی ایالات متحده را محکوم می‌کنند اما هیچ یک تمایلی به بازگشت به «دنیای دو قطبی» را نیز ندارند. مثلاً احراز سرکردگی کشورهای در حال رشد به هیچوجه برای آنها مطرح نیست، چرا که آنها را مجبور به ترک و رها سازی برخی موقعیت‌ها خواهد کرد (بولارد ۲۰۰۵: ۲).

در هند نیز همچون چین و بسیاری دیگر از کشورهای آسیایی، ایالات متحده منبع اصلی سرمایه‌گذاری خارجی است و تعاملات و مبادلات اقتصادی بین هند و آمریکا به طور آشکار در سالهای اخیر مشهود است. حوزه دیگری که منافع هند و آمریکا را در سالهای آتی به هم نزدیکتر خواهد ساخت و از نقش آفرینی هند در مقابله با تک قطبی‌گرایی ایالات متحده خواهد کاست، به جایگاه و نقش آینده چین در آسیا مربوط می‌شود. برعکس یک باور شایع در برخی محافل دیپلماتیک، چین و نه پاکستان تهدید

اصلی برای هند باقی خواهد ماند.

نگرانیهای هند درباره چین همچنان ذهن سیاست‌گذاران هندی را به خود مشغول خواهد داشت (صدوقی، ۱۳۸۳: ۹۲-۹۱) که نقش ایالات متحده در آن کاملاً واضح است. چرا که غرب و آمریکا که از شکل‌گیری بلوکی نوین در شرق، خاطره جنگ سرد و نظام دو بلوکی را تصور می‌کنند رویکردی مثبت نسبت به سازمان همکاری شانگهای نداشته و همکاری اعضا و در نتیجه توسعه و تعمیق آنرا در نهایت موجب شکل‌گیری بلوکی قدرتمند در شرق و در مقابل اهداف توسعه طلبانه و نفوذ بر مناطق حساس و استراتژیک و بازارهای آن می‌دانند و طبیعاً به جهت تضاد و تقابل راههای ارائه شده در این سازمان با سیاست‌های کلی واشنگتن در منطقه و جهان، ایالات متحده هیچ تمایلی به توسعه نقش سازمان همکاری شانگهای نداشته و بنابراین از هر فرصتی جهت تحت فشار قرار دادن کشورهای عضو و هدایت آنها به سمت سازمانی با گستره محدود بهره می‌برد (زارعی، ۱۳۸۵: ۹). نگرانی غرب از آشتی سیاسی روسیه و چین و پیوند اعضای برتر سازمان شانگهای با دولت‌های کوچکتر که به اعتبار این سازمان منجر خواهد شد، در چنین راستایی ارزیابی می‌شود و این در حالی است که دولت‌های عضو سازمان شانگهای با وجود آگاهی از چنین واقعیتی به دلیل وجود برخی پیچیدگیهای سیاسی ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی در منطقه، در جهت این هدف غرب و آمریکا گام برمی‌دارند. به طوری که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و هنگامی که ایالات متحده از کشورهای منطقه آسیای مرکزی خواست در «جنگ، با تروریسم» مشارکت داشته باشند، رهبران این جمهوریها خیلی زود پاسخ مثبت دادند. آنها نه تنها همکاری خود با دولت بوش در این زمینه را اعلام داشتند و به واشنگتن وعده هرگونه همکاری را دادند، بلکه به گونه‌ای نیز رقابت میان آنها برای پیوستن به جنگ در افغانستان پدید آمد. در حقیقت از دید دولت‌های آسیای مرکزی عضو سازمان شانگهای، در شرایط غیرقابل پیش بینی، هم پیمانی امنیتی با دو قدرت بزرگ روسیه و آمریکا، بهتر از هم پیمانی با یکی از آنها خواهد

بود و این واقعیتی است که می‌توان آنرا به ناکارآمدی پیمان شانگهای در پایه‌ریزی بلوک شرق جدید تعبیر کردید.

علیرغم اینکه سازمان همکاری شانگهای نسبت به گذشته اینک به یک سازمان به مراتب مستحکمتر و یکپارچه تبدیل شده است، ولی باید اذعان داشت از سال گذشته و به خصوص در حال حاضر، نارساییهای جدی در درون آن به چشم می‌خورد که نمود بارز آنرا می‌توان تقابل و اختلاف بین دو عضو این سازمان یعنی ازبکستان و قرقیزستان دانست. در ژوئن سال ۲۰۰۵ نیز که اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای طی بیانیه‌یی عملاً خروج پایگاههای نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز را خواستار شده بود، ازبکستان با تکیه بر این تصمیم سازمان، پایگاههای نظامی ایالات متحده در کارشی - خان آباد را تعطیل کرد و در مقابل غرب در واکنش به حوادث خونین ۱۳ می ۲۰۰۵ در اندیجان، تحریم‌هایی را علیه ازبکستان وضع کرد. اما از سوی دیگر واشنگتن بدون زحمت و بی دردسر موفق شد مقامات قرقیزستان را نسبت به تغییر دیدگاه و مواضع خود در خصوص پایگاه نظامی خود در آن کشور، متقاعد کند (قاسمی، ۱۳۸۵: ۵۶). به طوری که تاکنون نیز آنرا حفظ کرده است.

از سوی دیگر، گسترش سازمان همکاری شانگهای مورد مخالفت برخی از کشورهای این سازمان و بخصوص اعضای کوچکتر آن است که نگران از دست رفتن جایگاه خود در این سازمان هستند. به طوری که وزرای امور خارجه کشورهای تاجیکستان و قزاقستان با توسعه سازمان شانگهای از طریق الحاق دولت ایران به آن مخالفت می‌ورزند. وزیر امور خارجه قزاقستان با بیان اینکه محمل قانونی برای پذیرش اعضای تازه وجود ندارد و همتای تاجیک وی نیز با تأکید بر اینکه سازمان همکاری شانگهای توان توسعه بیشتر را ندارد، عدم تمایل خویش را به پذیرش اعضای جدید از جمله جمهوری اسلامی ایران عنوان داشتند. (<http://bazharan,1385:2>).

جمهوری اسلامی ایران نیز در حالی که دارای منافع و علایق مشترکی با روسیه در

آسیای مرکزی، قفقاز و دریای مازندران است، اما از برخی جهات با این کشور تعارض و ناسازگاری دارد. یکی از نقاط عمده اشتراک نظر این دو کشور مربوط به نگرانی مشترک هم‌ایران و هم روسیه در زمینه افزایش نفوذ، منافع و حضور کشورهای غربی بویژه ایالات متحده در منطقه است. اما ایران به هیچ وجه موافق نیست که روسیه در این منطقه به هر آنچه می‌خواهد برسد، چرا که این امر ممکن است به امنیت و منافع ملی ایران خدشه وارد کند. به طوری که در دیدار فوریه ۲۰۰۲ آقای خرازی وزیر سابق امور خارجه ایران با مقامات روسی، ایشان به این مطلب اشاره کرد که بعضی از کشورهای هم‌جوار دریای مازندران؛ می‌خواهند با کشورهای غربی رابطه نزدیکی داشته باشند و بدین ترتیب وی به طور ضمنی از این موضوع ابراز نگرانی کرد که روسیه در این منطقه قصد دارد بر اوضاع مسلط شود و به کشورهای منطقه اجازه ندهد هر طور می‌خواهند روابط خارجی خود را تنظیم کنند (زرگر، ۱۳۸۴: ۸).

اهداف خاص هر یک از اعضای شانگهای در پیوستن به این سازمان؛ مشکلات ساختاری این کشورها در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی؛ اختلافات آشکار و نهان دولت‌های عضو؛ تفرقه افکنی‌های غرب در مسیر همگرایی اعضا؛ و مهمتر از همه، وابستگی اغلب این اعضا به دولت‌های غربی به طور عام و ایالات متحده به طور خاص، هر یک عاملی مهم و موثر در کاهش انگیزه‌ها و ظرفیت‌های سازمان همکاری شانگهای در نیل به هدف نهایی مورد نظر اعضای آن یعنی تشکیل بلوکی از قدرت در مقابل نظام تک قطبی بین‌المللی به رهبری ایالات متحده است.

آینده سازمان همکاری شانگهای در نظام بین‌الملل

سازمان همکاری شانگهای که شکل‌گیری آن بیشتر به منظور حل و فصل اختلافات مرزی و تعمیق اعتماد نظامی در مرزهای منطقه بوده است، مرحله دوم فعالیت خود را نیز بر اساس چنین اهدافی تعریف کرده و بنیان گذاشته بود. اما با گسترش اهداف بانیان

شانگهای طی تنها چهار سال از تاسیس آن، باعث شد تا پنج کشور عضو، مبارزه با «سه‌شر» را در دستور کار خود قرار دهند و بدین منظور با تغییر نام پیمان شانگهای به سازمان همکاری شانگهای، به توسعه کمی این سازمان نیز مبادرت ورزیدند اما تاکنون همچنان حالت نیمه بسته آنرا حفظ کرده‌اند

در رابطه با انگیزه‌ها، علل شکل‌گیری، تداوم و توسعه این سازمان منطقه‌یی دو گونه تحلیل وجود دارد:

برخی از کارشناسان سیاسی و اقتصادی که عمدتاً بومی منطقه بوده و با مشکلات و نارساییهای گوناگون منطقه و دولت‌های عضو سازمان شانگهای آشنایی کافی دارند، دلایل تشکیل آنرا همکاریهای مشترک جمعی میان کشورهای عضو و برطرف ساختن دغدغه‌های مرزی، زیست محیطی، قومیتی، قاچاق مواد مخدر، افراط‌گرایی و در مجموع چالش‌های صرفاً منطقه‌یی می‌دانند که اغلب بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایجاد گردیده است. اما در مقابل، دسته دیگری از تحلیلگران که بیشتر نگاه فرامنطقه‌ای و غربی نسبت به سازمان داشته و فلسفه تشکیل آنرا از این بعد مورد بررسی قرار می‌دهند، اهداف سازمان همکاری شانگهای را فراتر از حل صرفاً مشکلات منطقه‌یی دانسته و با توجه به حضور دو کشور چین و روسیه که در مقاطع مختلف درصد بر هم زدن توازن قوای جهانی بوده‌اند، دیدگاه خوش بینانه‌یی نسبت به اعلام حضور چنین سازمانی نداشته و انگیزه‌های آنرا بیشتر مقابله با توسعه و پیشروی ناتو در بعد امنیتی و جلوگیری از فعالیت‌ها و نفوذ دنیای غرب در این منطقه استراتژیک می‌دانند (رستاخیز، ۲۰۰۶: ۲-۱ و Blank, 2002). اما واقعیت این است که کشورهای آسیایی از دیدگاه امنیتی بصورت همزمان به دو جهان متفاوت با یکدیگر تعلق دارند و این کشورها در ارتباط با موازنه جهانی قدرت، عملاً خود را در پناه سیاست حفظ تعادل جهانی ایالات متحده قرار داده‌اند (کیسینجر، ۱۳۸۳: ۱۷۸). به طوری که هم اکنون نیز مهمترین اولویت امنیتی اکثر اعضای شانگهای، تداوم و حتی توسعه مناسبات با ایالات متحده در تمامی ابعاد

سیاسی، اقتصادی و نظامی است؛ چرا که عواقب ایجاد شکاف میان آنها با ابرقدرت آمریکا برای منافع این کشورها نگران‌کننده است. شاید اتخاذ چنین رویکردی از سوی اعضای کم‌اهمیت‌تر سازمان به دلیل قرار داشتن در موضع ضعف، چندان دور از انتظار نباشد اما نکته این جاست که وضعیت چین و روسیه نیز در این میان بهتر از سایر اعضای سازمان نیست.

چنانکه طی مفروضات چهارگانه ابتدای این تحقیق نیز ذکر گردید، یکی از شرایط لازم برای هر سازمان، پیمان یا ائتلافی از دولت‌ها جهت تبدیل شدن به قطبی از قدرت در نظام بین‌الملل، همگرایی راهبردی اعضا بر محور اتحاد نظامی خواهد بود. اما این دقیقاً وضعیتی است که سازمان همکاری شانگهای در تقابل با آن قرار دارد. به طوری که «پانگ دوگانگ» دبیر کل این سازمان ادعای مبنی بر حضور این سازمان، بعنوان نسخه شرقی ناتو را بی‌اساس می‌داند (خبرگزاری، ۱۹ خرداد ۱۳۸۵) که البته در صورت داشتن چنین هدفی؛ این سازمان مدت زمان بسیاری را لازم خواهد داشت تا زمینه‌ها و فن‌آوریهای مناسب را در این جهت فراهم آورد.

از سوی دیگر با اینکه «ایگور ایوانوف»، دبیر شورای عالی امنیت ملی روسیه، ناتو را متهم می‌کند در صدد فشار بر جمهوریهای شوروی سابق و ایجاد ناآرامی گسترده و همچنین افزایش تنش‌ها در این منطقه است، اما در عین حال اعلام می‌دارد روسیه برنامه‌ای برای باز کردن فوری پایگاه نظامی در آسیای میانه ندارد و در حال حاضر نیز در صدد استقرار نیروهای نظامی بیشتر در این پایگاهها نیست (خبرگزاری مهر ۸ آذر ۱۳۸۴) که بنظر می‌رسد دلیل این امر غلبه و اگرای این کشورها از روسیه نسبت به همگرایی و نیز وجود نیروی جاذبه غربی برای کشورهای آسیای میانه باشد.

اصولاً در سازمان همکاری شانگهای ساختارهای نظامی در نظر گرفته نشده است و همان‌گونه که «سرگئی لاوروف» وزیر امور خارجه روسیه نیز بیان داشته است، کشورهای عضو این سازمان نیز قصد تاسیس تشکیلات نظامی در درون سازمان را ندارند؛ بلکه هدف تنها ایجاد همکاری نزدیک سرویس‌هایی است که مسئول مبارزه با تروریسم، تبهکاریهای سازمان یافته و گردش غیر قانونی مواد مخدر است. وی که این سخنان را در می ۲۰۰۵ و در گفتگو با روزنامه «ورمیانووستی» بیان می‌داشت، در ادامه یادآور شد که

نیروی واکنش سریع سازمان پیمان جمعی (CSTO)* که برای مبارزه با خطرات خارجی ایجاد شده همچنان فعال خواهد بود ولی در سازمان همکاری شانگهای هیچ هدف نظامی دنبال نخواهد شد و تاکنون نیز اعضای این سازمان چنین پیشنهادی را مطرح نکرده‌اند (خبرگزاری ایسنا، ۱۸ خرداد ۱۳۸۴).

حتی سازمان پیمان جمعی نیز که قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان از اعضای اصلی آن هستند و هسته تلاش‌هایی است که برای ایجاد یک ساختار امنیت دفاعی برای کشورهای مستقل مشترک المنافع صورت پذیرفته. شایستگی دریافت عنوان پیمان نظامی نخواهد بود که قابلیت طرح در مقابل زیاده خواهیهای ایالات متحده در منطقه را دارا باشد؛ چرا که نخبگان حاکم در این سه کشور آسیای مرکزی وقتی می‌خواهند به ائتلاف تحت رهبری آمریکا، حق ایجاد پایگاه نظامی بدهند و یا به حضور سربازان غربی در خاک خود خوش آمد بگویند هیچ ضرورتی برای طرح موضوع در ارگان‌های رهبری سازمان نمی‌بینند. بنابراین تا زمانی که هنگ‌های ارتش هر کشور آسیای مرکزی در قلمرو خود مستقر است و هیچ مبنای مورد توافقی در خصوص به‌کارگیری مشترک آنها وجود ندارد، هیچ مسئله جمعی نیز در مورد این نیروها، وجود نخواهد داشت (مقدم (۱۳۸۴: ۱۲). افزون بر این، کشورهای آسیایی مهبای پیوستن به جنگی که آنها را گرد هم آورد نیستند، مگر آن که بقای آنان به طور مستقیم و آشکار مورد تهدید قرار گیرد و این در حالی است که قدرت‌های بزرگ آسیا که از کشورهای قرن نوزدهم اروپا بسیار بزرگتر و پر جمعیت‌تر هستند اگرچه در بسیاری از زمینه‌های اقتصادی با یکدیگر مشارکت دارند اما به یکدیگر به چشم رقبای راهبردی می‌نگرند. احتمال وقوع جنگ میان این قدرت‌ها قریب الوقوع نیست ولی در عین حال ناممکن هم نمی‌نماید. هزینه‌های نظامی کشورهای آسیایی در حال افزایش بوده که بنظر می‌رسد هدف اولیه آنها حفاظت از خود در قبال دیگر کشورهای آسیایی است. از این رو نظم بین‌المللی در آسیا به نظم حاکم در اروپای قرن بیستم شباهت بیشتری دارد تا آن نظمی که بر کشورهای واقع در حوزه اقیانوس اطلس شمالی در قرن بیست و یکم حاکم است (کیسینجر، ۱۳۸۳: ۲۵ و ۱۷۲-۱۷۱)؛ نظمی که باعث می‌شود هیچ پیمان نظامی

*. The CIS Collective Security Treaty Organization

منسجمی در منطقه جهت مقابله با سلطه‌طلبی ایالات متحده شکل نگیرد و برعکس، تمامی امکانات و قابلیت‌های موجود دولت‌های منطقه صرف خنثی سازی چالش‌های کشورهای حاضر در خود منطقه گردد.

اجلاس رهبران کشورهای آسیایی، بویژه میان چین و روسیه که طی آن مشارکت راهبردی خود را علیه سلطه‌جویی آمریکا به تمام جهان اعلام داشته است، گاهی اوقات واقعیت وجود اختلافات میان دو کشور را پنهان می‌کند. با وجود این، دیدار سران کشورهای آسیایی که نمونه آنرا طی اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای مشاهده می‌کنیم، نمی‌توان عامل به‌بوته فراموشی سپردن واقعیت‌های دیرینه جغرافیایی و راهبردی دانست. مرز میان چین و روسیه که جمعیت پراکنده و اندک در سمت روسی آن سکنی‌گزیده‌اند، ذاتاً قابلیت نفوذپذیری را داراست و همواره این وضعیت در طول تاریخ ثبت شده این منطقه به همین صورت بوده و همان‌گونه که کیسینجر نیز بیان می‌دارد هیچ یک از دو کشور چین و روسیه امنیت مناطق مرزی را بر تداوم حسن نیت ازسوی طرف دیگر، صرف نظر از اینکه سیاست خصمانه کنونی آن کشور در برابر به اصطلاح سلطه‌جویی ایالات متحده چه باشد واگذار نمی‌کند. بنابراین سیاست زورمندانه و سرسختانه آمریکا علیه چین و روسیه تنها می‌تواند به آنان انگیزه لازم را برای مشارکتی ژرف‌تر ارائه کند (کیسینجر، ۱۳۸۳: ۱۸۴ - ۱۸۳)، وگرنه تشکیل اتحادیه‌یی پایدار بر مبنای سیاست‌های استراتژیکی و نظامی میان این دو کشور و گسترش آن به دیگر کشورهای منطقه، به انگیزه‌ها و عواملی فراتر از صرف مخالفت با ایالات متحده و رهبری هژمونیک آن نیاز خواهد داشت.

براین اساس، آینده سازمان همکاری شانگهای در نظام بین‌الملل مبتنی بر قرار گرفتن به مثابه قطبی از قدرت است که توانایی رقابت و همپایگی سیاسی، اقتصادی و نظامی لازم با ایالات متحده دارا باشد. بنابر دلایلی که ذکر آن رفت؛ یک‌چنین امری در آینده‌یی نزدیک، دور از امکان بنظر می‌رسد. عدم برنامه ریزی جهت ایجاد ساختارهای نظامی میان دولت‌های عضو و تشکیل اتحادی راهبردی در محور فعالیت‌های نظامی؛ ضعف سیاسی، اقتصادی و نظامی اعضا؛ اختلافات موجود میان اعضای این سازمان؛ و مهمتر از همه وضعیت وابستگی این اعضا در مقابل غرب، از جمله این دلایل است.

متغیر غرب به رهبری آمریکا در واقع نقش رهبران برتر سازمان را جهت نیل به جهانی چند مرکزی به چالش کشیده است. هر دو کشور چین و روسیه از وضعیت وابستگی در مقابل غرب رنج می‌برند و به دلیل تبعیت از غرب در غالب معادلات بین‌المللی، اهرم مناسبی علیه تحرکات غربی به شمار نمی‌آیند و سازمان همکاری شانگهای نیز که متشکل از این دو عضو برتر به انضمام چهار کشور منطقه‌یی دیگر به همراه چهار عضو ناظر است، به تبع چنین وضعیتی قادر به تغییر دنیای تک ابرقدرتی و تبدیل آن به جهان چند قطبی نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

از آن جا که در میان انواع نظام‌های بین‌المللی، نظام تک‌قطبی به هر حال یکی از ناپایدارترین نمونه‌ها به شمار می‌رود، بنابراین دور نمای شکل‌گیری بلوک یا بلوک‌هایی از قدرت در برابر قدرت هژمون ایالات متحده و ممانعت از تک‌قطبی ماندن (یا شدن) نظام بین‌الملل دور از دسترس نبوده و دور از انتظار نخواهد بود که در آینده‌یی نه چندان دور با بازیگران و قدرت‌های جدیدی در عرصه جهانی مواجه گردیم که جایگزین قدرت کنونی ایالات متحده شوند و یا حداقل اینکه با به چالش کشیدن رهبری بلامنازع این کشورها، تصویر جهان چند قطبی را به نمایش بگذارند.

سازمان همکاری شانگهای نیز که نهایتاً در پی احیای ابرقدرتی شرق و تحقق هژمونی مرکب جهانی و تشکیل بلوکی از قدرت است از جمله بازیگرانی است که قابلیت مطرح شدن به مثابه یک قطب قدرت در نظام بین‌الملل را داراست. اما با توجه به انگیزه‌ها و قابلیت‌ها و نیز موانع وضع‌های شانگهای در این مسیر و همچنین با در نظر گرفتن واقعیت وضعیت وابستگی و تبعیت اعضای این سازمان از غرب؛ در اکثر معادلات بین‌المللی، این سازمان نمی‌تواند اهرم مناسبی علیه تحرکات غربی به حساب آید. بنابراین سازمان همکاری شانگهای در آینده نزدیک ظرفیت ایجاد قطبی از قدرت را خواهد داشت که توان همپایگی اقتصادی - استراتژیکی لازم با قدرت هژمون ایالات متحده را دارا باشد. از این رو اگر مفهوم چند جانبه‌گرایی را به معنای جهان چند قطبی در نظر بگیریم، این سازمان طی آینده‌یی قابل پیش‌بینی موفقیتی را در روند چند

جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل نصیب خود نخواهد کرد. مگر آنکه اصطلاح چند جانبه‌گرایی را جدا از معنای چندقطبی بدانیم که در این صورت باید گفت چند جانبه‌گرایی نیز به طور یک جانبه در دست ایالات متحده خواهد بود. مهمترین نتیجه‌ی که طی این پژوهش می‌توان بدان دست یافت این است که سازمان همکاری شانگهای مانند هر بازیگر دیگری در نظام بین‌الملل، به منظور قرار گرفتن در جایگاه یک قدرت هم‌سطح با قدرت هژمون ایالات متحده، ناگزیر از استقلال در مقابل خواسته‌های این کشور و قطع وابستگی‌های خویش از امکانات و قابلیت‌های آمریکا در تمامی زمینه‌هاست که البته منافاتی با اصول وابستگی متقابل فزاینده و قواعد عصر جهانی شدن نخواهد داشت؛ بلکه بیشتر به معنای خاتمه دادن به وضعیت وابستگی یک جانبه خواهد بود. بنابراین سازمان همکاری شانگهای هرچند از لحاظ سیاسی - نظامی می‌تواند نقش ژئوپلیتیکی مهمی در تحولات جهانی ایفا کند اما حقیقت این است که این سازمان بدون دستیابی به تکنولوژی پیشرفته روز و همچنین بدون ایجاد ساختارهای هماهنگ نظامی - استراتژیک میان اعضای آن، نمی‌تواند به مثابه نطفه یک بلوک‌بندی بین‌المللی، بلوک شرق جدید را در مقابل غرب بنا کند.

منابع و مآخذ

فارسی

آقایی، سید داود (۱۳۷۵)، نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران: پیک فرهنگ.

از غندی، علیرضا (۱۳۷۰)، نظام بین‌الملل؛ بازدارندگی و همپایگی استراتژیک، تهران: قومس.

امیدوارنیا، محمد جواد (۱۳۸۲)، «استراتژی امنیتی - دفاعی چین در شرایط نوین جهانی»، نامه دفاع (۱)، شماره اول، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی.

امینی، آرمین (۱۳۸۵)، «سیاست خارجی روسیه؛ واهمگرایی در راستای ثبات هژمونیک»، از:

<http://www.iras.ir/rendermodule.aspx?selectedsingleviewitemid=3624&moduleid=795&rendertype=print>.

اون، جان دام (۱۳۸۲)، «سیاست فرامنیتی و برتری آمریکا یا ملاحظت و نرمش آمریکا در نگاه بیننده»، از: تنها ابرقدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابزار معاصر، صص: ۲۷۴ - ۳۴۷.

ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲)، تنها ابرقدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران:

ابزار معاصر.

بولارد، مارتین (۲۰۰۵)، چینی که نظم را بر هم می‌زند، نسخه اینترنتی ماهنامه سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی لوموند دیپلماتیک، اوت ۲۰۰۵، http://ir.mondediplo.com/IMG/pdf/chine_marmor.pdf پوتین، ولادیمیر (۱۳۸۵)، عرصه جدید فعالیت شانگهای، ضمیمه روزنامه همشهری سال چهاردهم، شماره ۴۰۱۰، ۲۵ خرداد ۱۳۸۵.

تبریزی، حسین مهدی (۱۳۸۲)، «استراتژی امنیت ملی چین و تأثیر آن بر مسایل امنیتی منطقه آسیای شرقی»، از: کتاب آسیا؛ ویژه مسایل امنیتی شرق آسیا، نظارت و تدوین از حسین نوروزی، تهران: ابزار معاصر، صص: ۲۴۳-۲۱۹.

جوف، جوزف (۱۳۸۲)، چالش با تاریخ و نظریه‌ها: ایالات متحده آمریکا بعنوان «آخرین ابرقدرت باقی مانده»، از: تنها ابر قدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابزار معاصر. خبرگزاری آفتاب (۱ بهمن ۱۳۸۴):

<http://www.aftab.ir/articles/politics/diplomacy/cle1137862177p1.php>

خبرگزاری ایسنا (۱۸ خرداد ۱۳۸۴):

<http://www.isna.ir/main/newsview.aspx?id=news-538129>.

خبرگزاری ایسنا (۱۹ خرداد ۱۳۸۵):

<http://www.isna.ir/main/newsview.aspx?id=news-731274>

خبرگزاری مهر (۸ آذر ۱۳۸۴):

<http://www.mehrnws.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=259787>

دونرتی و فالترگراف، جیمز و رابرت (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طبیب و وحیدبزرگی، تهران: قومس.
رامونت، ایگناکیو (۲۰۰۴)، فوق قدرت، ترجمه میترا شعبانی، نسخه اینترنتی ماهنامه سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی لوموند دیپلماتیک، اوت ۲۰۰۴، <http://ir.mondediplo.com/IMG/pdf/361.pdf>.

رستاخیز (۲۰۰۶)، آیا سازمان همکاری شانگهای پیمان سیاسی فعلی و نظامی بعدی کشورهای شرقی نیست؟، نسخه اینترنتی ماهنامه مشعل،

<http://www.mashul.org/home/main/bainemetal.php?id=00113>

رضایی، سید کاظم (۱۳۸۵)، اختلاف فزاینده آمریکا و روسیه در سال ۲۰۰۶، همشهری دیپلماتیک، دور جدید - شماره سوم، اردیبهشت ۱۳۸۵، ص: ۶.

زارعی، کمال (۱۳۸۵)، سازمان شانگهای و آمال دست نیافتنی، روزنامه شرق، شماره ۷۹۳، دوشنبه ۵ تیر ۱۳۸۵، ص: ۹.

زرگر، افشین (۱۳۸۴)، تنگناهای اتحاد استراتژیک بین ایران و روسیه، از: http://www.did.ir/catalog/index_fa.asp?cn=pp00020065402551310 (به نقل از: فصلنامه راهبرد، تابستان ۱۳۸۴).

سیف زاده، سید حسین (۱۳۷۹)، نظریه پردازی در روابط بین‌الملل (مبانی و قالب‌های فکری)، تهران: سمت.

شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۵)، "سازمان همکاری شانگهای و نگاه چینی"، از: <http://www.iras.ir/rendermodule.aspx?selectedsingleviewitemid=3048&moduleid=795&rendertype=print>

صباغیان، علی (۱۳۸۴)، قدرتمند ضعیف، از: http://www.did.ir/document/index_fa.asp?cn=pp00020041901192711

صدوقی، علی (۱۳۸۳)، "هند؛ تحول در رویکرهای استراتژیک". نامه دفاع (۳)، شماره دوم، ۱۳۸۳، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی.

طلابی فر و قاضی‌زاده، عباس و شهرام (۱۳۸۲)، "سازمان همکاری شانگهای و عضویت جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۲، صص: ۲۳۸-۱۹۵. قاسمی، پرویز (۱۳۸۵)، "آمادگی ایران برای پیوستن به سازمان همکاری شانگهای". از <http://www.p-ghusemi.persianblog.com>

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل (نظریه‌ها و رویکردها)، تهران: سمت. کاراگانف، سرگنی (۱۳۸۲)، "ابر قدرتی که دیگر نمی‌خواهد ابر قدرت باشد"، روزنامه همشهری، یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۲، ص: ۶.

کاکس، رابرت دباو (۱۳۸۰)، رئالیسم نو (چشم‌اندازی بر چند جانبه‌گرایی)، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کریمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، "سیاست امنیتی روسیه در برابر غرب"، نامه دفاع (۲)، شماره اول، ۱۳۸۳، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی.

کریمی، ایوب (۱۳۸۵)، "روسیه و تلاش برای ابر قدرت شدن"، از: <http://www.iras.ir/rendermodule.aspx?selectedsingleviewitemid=2668&moduleid=495&rendertype=print>

کوپچان، چارلز آ (۱۳۸۲)، "هژمونی تو خالی یا نظام چند قطبی با ثبات"، از: تنها ابر قدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)، ترجمه عظیم‌فضلی پور، تهران: ابرار معاصر، صص: ۱۵۵-۱۱۵.

کیسینجر، هنری (۱۳۸۳)، دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: ابرار معاصر. محمدی، منوچهر (۱۳۸۴)، "ایران قدرتمندتر از گذشته می‌شود"، ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، ۱ بهمن ۱۳۸۴.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
 مقدم (a)، فرشته (۱۳۸۴)، "استراتژی سیاسی - اقتصادی اوراسیا و نقش سازمان همکاری شانگهای"، بخش اول، روزنامه اطلاعات، ۹ بهمن ۱۳۸۴، ص: ۱۲.
 مقدم (b)، فرشته (۱۳۸۴)، "استراتژی سیاسی - اقتصادی اوراسیا و نقش سازمان همکاری شانگهای"، بخش سوم و پایانی، روزنامه اطلاعات، ۱۱ بهمن ۱۳۸۴، ص: ۱۲.
 والتز، کنث آن (۱۳۸۲)، "واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد"، از: تنها ابر قدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱)، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابرار معاصر، صص: ۱۱۳-۵۷.
 ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، "جایگاه متفاوت شرق و غرب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، همشهری دیپلماتیک، دور جدید - شماره سوم، خرداد ۱۳۸۵، ص: ۱۵.
 یزدانی، عنایت‌الله، (۱۳۸۴)، "حضور نظامی آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی: مورد قرقیزستان"، اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال بیستم، شماره ۲۱۶-۲۱۷ مهر و آبان، صص: ۹۹-۹۴.

<http://hazbaran.ir/fa/content/content.aspx?content-id=2588>.

<http://first.sipri.org>

<http://sportsforum.ws/sd/factbook/geos/xx.html>.

لاتین

Bal, Idris. (2002). "Rise of Shanghai Cooperation Organization (SCO) in Eurasia: Is it an effective tool in a new big game?", in Efeğil, E. ed., Geopolitics of Central Asia in the Post - Cold War Era: A Systemic Analysis, Haarlem: Research Center for Azerbaijan and Turkestan, pp.156-172.

Bhatty Maqbool Ahmad, (2000) "Role of the Shanghai-5," Karachi Dawn (Internet version - WWW in English). June 16.

Blank, Stephen. (2002), "the Shanghai Cooperation Organization And Its Future", Central Asia-Caucasus Analyst, 22 May.

Dongfeng, Ren, (2003), "The Central Asia policies of China, Russia and the USA, and the Shanghai Cooperation Organization process: a view from China", Working Paper, the Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI), October/December.

Misra, Amalendu. (2001), "Shanghai 5 and the Emerging Alliance in Central Asia: The closed Society and Its Enemies". Central Asian Survey, Vol.20, No.3. pp. 305-321.